

تحلیل تطبیقی مفهوم‌سازی‌های دل در غزلیات عطار و حافظ

* علی نجفی

** محمد پاک‌نهاد

*** حسین جعفری

◀ چکیده

مفهوم‌سازی «دل» در غزلیات فارسی، به‌ویژه در آثار شاعران عارف، از بنیادی‌ترین عناصر زبان و اندیشه به شمار می‌آید. هدف اصلی پژوهش، کشف و تبیین چگونگی ادراک، توصیف و بازنمایی مفهومی واژه «دل» در غزل عرفانی دو شاعر برجستهٔ ادب فارسی، یعنی عطار نیشابوری و حافظ شیرازی، از منظر استعاره‌های مفهومی است. در این پژوهش با روش کیفی و با رویکردی تطبیقی، غزلیات عطار نیشابوری و حافظ شیرازی بررسی شده و شبکهٔ استعاره‌ی دل در شش حوزهٔ اصلی بازشناسی گردیده است: دل به‌مثابهٔ جسم، مکان، موجود زنده، امر مجرد، عضو بدن و ویژگی‌های ظاهری. در هریک از این حوزه‌ها، زیرشاخه‌ها و تصاویر گوناگون دل استخراج و با ذکر نمونه‌هایی از ابیات دو شاعر تحلیل شده است. جامعهٔ پژوهش تمام غزلیات دیوان حافظ و دیوان عطار بوده است. روش گردآوری داده‌ها از طریق اسناد کتابخانه‌ای انجام گرفت. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو شاعر از مجموعه‌ای مشترک از استعاره‌ها بهره گرفته‌اند، اما رویکرد آنان تفاوت‌های معناداری دارد. عطار بیشتر دل را به‌عنوان آینه‌ای برای تجلی حقیقت، ظرف عشق الهی و همراه سالک در مسیر سلوک عرفانی معرفی می‌کند؛ درمقابل، حافظ با تکیه بر همان تصاویر، دل را عرصه‌ای چندلایه می‌بیند که در آن عشق، رندی، درد اجتماعی و بازی‌های عقل و احساس درهم می‌آمیزند. به بیان دیگر، دل در شعر عطار بیشتر مسیری برای وصول به حقیقت است، درحالی‌که در شعر حافظ میدانی برای جدال و تجربه‌های متناقض انسانی جلوه می‌کند. این مقایسه نشان می‌دهد که اگرچه هر دو شاعر در سنت عرفانی و عاشقانهٔ فارسی قرار دارند، نگرش آن‌ها به دل بازتابی از تفاوت‌های بنیادی در جهان‌بینی و تجربهٔ زیستهٔ آنان است. چنین تحلیلی می‌تواند درک تازه‌ای از کارکرد استعاره‌های شناختی و نمادهای عرفانی در غزل فارسی فراهم آورد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** استعارهٔ مفهومی، تحلیل تطبیقی، حافظ شیرازی، شعر عرفانی، عطار نیشابوری، مفهوم‌سازی دل.

* عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران، نویسنده مسئول، Ali.najafi@cfu.ac.ir

** عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران، Mpak5152@cfu.ac.ir

*** کارشناسی ارشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان همدان، همدان، ایران، Fcjafari@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۵ تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰

۱. مقدمه

مفهوم «دل» یکی از محوری‌ترین مفاهیم در ادبیات عرفانی و غنایی فارسی است؛ واژه‌ای که در حوزه‌های گوناگون زبانی، فلسفی، روان‌شناختی و عرفانی، معنایی چندوجهی یافته است. در متون کلاسیک فارسی، «دل» نه تنها به‌مثابه اندامی فیزیولوژیک، بلکه به‌عنوان کانون عاطفه، شهود، الهام، معرفت و حتی حقیقت، نقش ایفا می‌کند. به‌ویژه در غزل، که ظرف بیان تجربه‌های درونی و روحانی است، مفهوم دل جایگاهی برجسته یافته و در محور بسیاری از استعاره‌ها و ساختارهای زبانی نشسته است. از این رو، تحلیل مفهوم‌سازی دل در شعر فارسی می‌تواند به فهم عمیق‌تر از زبان، اندیشه و تخیل عرفانی ایرانیان بینجامد.

در میان شاعران فارسی‌زبان، عطار نیشابوری و حافظ شیرازی از برجسته‌ترین کسانی‌اند که هریک با نگرشی متمایز، مفهوم دل را در جهان شعری خود پردازش کرده‌اند. عطار، دل را به‌مثابه مرکز سلوک، محل انوار الهی و رمز هستی تصویر می‌کند، در حالی که حافظ، دل را در تلاقی میان رنج و لذت، عشق و تعقل، دنیا و معنا به کار می‌گیرد. هریک از این دو شاعر، با بهره‌گیری از امکانات زبان استعاری، توانسته‌اند منظومه‌ای از تصاویر زنده و متنوع از دل بسازند که متأثر از سبک، سنت عرفانی و بافت فرهنگی زمانه ایشان است. در این پژوهش، تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم که عطار چگونه دل را در پیوند با عرفان خراسانی و سلوک باطنی ترسیم کرده و حافظ چگونه دل را به کانونی برای مواجهه با عشق، نسیان و حقیقت تبدیل می‌کند.

ضرورت و اهمیت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که با وجود وفور اشارات به دل در متون ادبی، تحلیل ساختاری و معناشناختی این واژه، در چارچوب نظری استعاره مفهومی و زبان‌شناسی شناختی، کمتر به‌صورت دقیق و تطبیقی انجام شده است. بررسی دقیق نحوه مفهوم‌سازی دل در غزلیات این دو شاعر، می‌تواند هم به فهم لایه‌های معنایی شعر عرفانی کمک کند و هم بخشی از ظرفیت‌های استعاری زبان فارسی را آشکار سازد.

۱-۱. پیشینه پژوهش

در حوزه استعاره مفهومی، به‌طور خاص هاشمی (۱۳۸۹) نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون را شرح می‌دهد و براتی (۱۳۹۶) به بررسی و ارزیابی نظریه استعاره مفهومی می‌پردازد اما درباره مفهوم‌سازی اعضای بدن در زبان فارسی چند پژوهش انجام شده است: شریفیان و اردبیلی (۱۳۹۰) نشان داده‌اند که «دل» در زبان محاوره، بنیادی مفهومی برای بیان تجربه‌های زبانی، اجتماعی و عاطفی فارسی‌زبانان است. مازه‌پوا (۱۳۹۲) در مطالعه تطبیقی فارسی و اوکراینی، دل را با هفت مفهوم‌سازی (ظرف، آتش، ماده، شیء، پرنده، موجود زنده و انسان) تحلیل کرده و شباهت‌های دو زبان را گواه یکسانی نظام تعقلی آن‌ها دانسته است.

در متون ادبی، قادری و توانگر (۱۳۹۲) دل در بوستان سعدی را با حوزه‌های احساسات، قوای ذهنی، ارزش‌های فرهنگی، طبیعت و ماده مرتبط دانسته‌اند. میرحسینی و کنعانی (۱۳۹۹) در *مرصاد العباد*، استعاره‌های اصلی «دل ماده است»، «دل مکان است» و «دل انسان است» را شناسایی کرده و بر فراوانی قلمرو مبدأ مکان تأکید دارند. کریمی و دیگران (۱۴۰۰) نیز کارکردهای معنایی دل در دیدگاه سنایی را شامل القای عواطف، تبیین اخلاق، تجلی حق، اندیشه‌ورزی و رازداری برشمرده‌اند.

در پژوهش‌های مرتبط با سایر اعضا، سپهر (بی‌تا) کاربرد دست و پا در دیوان حافظ را نمادین و مرتبط با مفاهیم انسانی (عشق) تحلیل کرده است. درزمینه خلاقیت شاعرانه، پورابراهیم و غیثیان (۱۳۹۲) مفهوم‌سازی عشق در شعر حافظ را با حوزه‌های مبدایی چون آتش، سفر و مستی بررسی کرده‌اند. قادری (۱۳۹۲) نیز در بوستان سعدی، ابزارهای شناختی را در مفهوم‌سازی دل، جگر و چشم مطالعه و کاربرد بیشتر ابزار ترکیب را گزارش کرده است. تنها پژوهش تطبیقی میان عطار و حافظ توسط فخرالاسلام و خراسانی (۱۳۹۲) به بررسی مفهوم درد در شعر این دو شاعر اختصاص دارد. در مجموع، جای تحلیل نظام‌مند استعاره‌های دل، با تکیه بر نمونه‌های دقیق متنی و در چارچوب معناشناختی، هنوز در مطالعات فارسی خالی است.

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر نوع، یک مطالعه کیفی، توصیفی تحلیلی و مبتنی بر رویکرد معناشناسی شناختی است که با بهره‌گیری از نظریه استعاره مفهومی انجام شده است. هدف اصلی پژوهش، کشف و تبیین چگونگی ادراک، توصیف و بازنمایی مفهومی واژه «دل» در غزل عرفانی دو شاعر برجسته ادب فارسی، یعنی عطار نیشابوری و حافظ شیرازی، از منظر استعاره‌های مفهومی است.

چارچوب نظری این پژوهش مبتنی بر نظریه استعاره مفهومی است که نخستین بار توسط لیکاف و جانسون (۲۰۱۴) در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، مطرح شد. بر مبنای این نظریه، استعاره صرفاً آرایه‌ای زبانی یا ادبی نیست، بلکه ابزاری بنیادین برای تفکر، شناخت، ادراک و تجربه جهان است. به عبارت دیگر، انسان‌ها از طریق نگاشت مفاهیم انتزاعی بر مبنای مفاهیم عینی‌تر، جهان را می‌فهمند و به آن معنا می‌دهند. مثلاً درک مفهومی مانند «عشق» یا «دل» غالباً از طریق حوزه‌هایی چون «ظرف»، «مکان»، «موجود زنده»، «مسیر» یا «شیء ارزشمند» انجام می‌گیرد.

مطابق دسته‌بندی کوچس^۱ (۲۰۰۰)، استعاره‌ها را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. استعاره‌های اولیه^۲ که ریشه در تجربه‌های بدنی مشترک انسان دارند (مثلاً «دل به‌مثابه ظرف» یا «گرمی عشق»).

۲. استعاره‌های ترکیبی یا پیچیده^۳ که از ترکیب چند استعاره اولیه یا برآثر زمینه‌های فرهنگی خاص شکل می‌گیرند (مثلاً «دل به‌مثابه دریای گنج» که هم استعاره ظرف و هم استعاره دارایی را در خود دارد).

از سوی دیگر، با توجه به دیدگاه شریفیان (۲۰۰۳) درباره «مفهوم‌سازی‌های فرهنگی»^۴، شبکه استعاره‌های مربوط به «دل» در ادبیات فارسی، فقط محصول تجربه بدنی نیست، بلکه به‌شدت تحت تأثیر جهان‌بینی عرفانی، ارزش‌های فرهنگی، و سنت‌های

بلاغی ایرانی-اسلامی قرار دارد. در این چارچوب، «دل» به عنوان مرکز شهود عرفانی و پیوند با حقیقت، یک «مفهوم فرهنگی»^۵ است که بافت اجتماعی و دینی قرون میانه ایران آن را شکل داده است.

بر این اساس، تحلیل استعاره‌های «دل» در شعر عطار و حافظ نیازمند درک هم‌زمان دو لایه است:

لایه جهانی/شناختی که بر تجربه‌های مشترک انسانی استوار است (مثلاً دل به عنوان ظرف احساسات).

لایه فرهنگی/زمینه‌ای که ویژگی‌های خاص سنت عرفانی و تغزلی فارسی را بازتاب می‌دهد (مثلاً دل به عنوان مخزن‌الاسرار یا دریای بی‌کران حقیقت).

جامعه پژوهش را تمام غزلیات موجود در دیوان حافظ و دیوان عطار تشکیل می‌دهند. برخلاف رویکردهای نمونه‌محور، در این پژوهش تلاش شده تا همه نمونه‌های مرتبط با واژه «دل» در کل غزلیات این دو شاعر، تحلیل و بررسی گردد. تمرکز تحلیل نه بر بسامد آماری، بلکه بر تنوع معنایی و گونه‌گونی ساختارهای مفهومی تولیدکننده معانی «دل» در بافت عرفانی شعر است. داده‌های این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. برای این منظور از نسخ معتبر دیوان حافظ و غزلیات عطار استفاده شده است. همچنین منابع نظری مربوط به استعاره مفهومی، مطالعات شناختی، زبان عرفانی و تحلیل ادبی نیز جهت غنای نظری تحقیق مورد مراجعه قرار گرفته‌اند.

ابزار اصلی تحلیل در این پژوهش، الگوی استعاره مفهومی لیکاف و جانسون و روش‌های رایج در تحلیل گفتمان شناختی است. نگاشت‌های استعاری استخراج‌شده براساس رابطه میان «حوزه مبدأ» (مفاهیم عینی، ملموس، روزمره) و «حوزه مقصد» (دل به‌مثابه مفهومی ذهنی و پیچیده) تحلیل شده‌اند. پس از تحلیل نمونه‌ها، استعاره‌های مفهومی در چند طبقه اصلی دسته‌بندی و تحلیل تطبیقی انجام گرفته است.

۳. دل در فرهنگ و ادبیات فارسی

در سنت فکری و ادبی ایران، «دل» مفهومی بنیادین و چندلایه است که از ساحت

فیزیولوژیک فراتر رفته و به یکی از پیچیده‌ترین نمادهای زبان عرفانی و غنایی تبدیل شده است. دل در متون فارسی، مفهومی است که هم‌زمان جسم، جان، روان، و باطن انسان را در خود جمع می‌کند و از همین رو، درک و تفسیر آن نیازمند تأمل در لایه‌های گوناگون معناست. شاعران و عارفان، دل را نه تنها جایگاه احساس، بلکه محل تجلی حقیقت، مرکز شهود و معرفت، و محل اتصال میان انسان و امر متعالی دانسته‌اند.

در عرفان اسلامی، دل جایگاهی قدسی دارد. بنا بر دیدگاه عرفا، دل آینه‌ای است که جز با زدودن زنگارهای نفسانی، نمی‌توان تصویر حق را در آن مشاهده کرد. قیصری در شرح *فصوص الحکم* ابن عربی، دل را مرتبه‌ای از عقل فعال می‌داند که قابلیت دریافت فیوضات الهی را دارد، و ملاصدرا نیز آن را مرکز شناخت حضوری معرفی می‌کند. چنین نگاهی به دل، آن را فراتر از یک نهاد عاطفی و به مثابه ابزار شهود عرفانی معرفی می‌کند. در شعر فارسی، به‌ویژه در قالب غزل که زمینه‌ای مناسب برای بیان تجربه‌های فردی و عرفانی است، دل مفهومی کلیدی و محوری است. ترکیب‌هایی چون «دل عاشق»، «دل خسته»، «صاحب‌دل»، «دل سوخته»، «اهل دل»، «دل بی‌قرار» و... به‌خوبی نشان می‌دهند که دل در این سنت شعری، واجد بار احساسی، معنوی و وجودی است. شاعران با تکیه بر قابلیت استعاره‌ی و مفهومی دل، آن را ابزار بیان پیچیده‌ترین سطوح تجربه‌ی درونی کرده‌اند.

از منظر زبان‌شناسی شناختی نیز دل در سنت فارسی، محور شکل‌گیری شبکه‌ای از استعاره‌های مفهومی است. دل به‌مثابه «مکان»، «موجود زنده»، «ظرف» و «من درونی» از جمله ساختارهایی است که به فهم مفاهیم انتزاعی در شعر یاری رسانده‌اند. لیکاف و جانسون (۲۰۱۴) در نظریه «استعاره مفهومی»، نشان می‌دهند که زبان استعاره‌ی ابزار بنیادین اندیشه و نه صرفاً آرایه‌ای زبانی است. بر همین اساس، دل در شعر عرفانی فارسی، ظرفی برای دریافت، مکانی برای تحول، و حتی موجودی زنده با کنش‌های خاص خود تصویر می‌شود.

در مجموع، دل در فرهنگ فارسی نه تنها نشانگر بُعد احساسی انسان، بلکه بازتابی از پیچیدگی‌های هستی‌شناختی، روان‌شناختی، معرفت‌شناختی و زیباشناختی است. همین ابعاد گوناگون، تحلیل آن را به ضرورتی در مطالعات معناشناسی و نقد ادبی تبدیل کرده است. در بستر چنین گستره‌ای از معنا، تحلیل دل در شعر دو شاعر بزرگ، عطار و حافظ، می‌تواند بخشی از لایه‌های پنهان جهان‌بینی آن‌ها را بر ما آشکار کند.

۴. مفهوم‌سازی دل

در زبان‌شناسی شناختی، فرایند مفهوم‌سازی^۶ به نحوه شکل‌گیری مفاهیم در ذهن انسان، و چگونگی بازنمایی آن‌ها در زبان اشاره دارد. برخلاف دیدگاه‌های کلاسیک که زبان را صرفاً ابزار بیان اندیشه‌های از پیش ساخته تلقی می‌کردند، زبان‌شناسی شناختی بر آن است که زبان و تفکر در هم تنیده‌اند و استعاره‌های زبانی نقشی بنیادین در سازمان‌دهی مفاهیم انتزاعی در ذهن ایفا می‌کنند. از این منظر، استعاره صرفاً آرایه‌ای ادبی یا زیبایی‌شناختی نیست، بلکه یکی از مکانیسم‌های اصلی شناخت انسان است؛ ابزار تفکر، درک و معناسازی.

در نظریه «استعاره مفهومی» لیکاف و جانسون (۲۰۱۴)، ذهن انسان به‌گونه‌ای عمل می‌کند که مفاهیم پیچیده، انتزاعی و غیر ملموس مانند عشق، زمان، مرگ، روح، یا دل را از طریق ساختارهای ساده‌تر، عینی‌تر و تجربه‌پذیرتر درک و بیان می‌کند. به عبارت دیگر، مفاهیمی که ریشه در تجربه فیزیکی، بدنی و ملموس انسان دارند، به‌عنوان «حوزه مبدأ»^۷ برای درک و صورت‌بندی «حوزه مقصد»^۸ یعنی مفاهیم انتزاعی به کار می‌روند. این انتقال معنایی از طریق استعاره‌ها و الگوهای شناختی صورت می‌گیرد که معمولاً در قالب زبان تجلی می‌یابد.

مفهوم «دل» در ادبیات فارسی، یکی از نمونه‌های برجسته چنین فرایندهای مفهوم‌سازی است. دل، در سنت عرفانی و غنایی فارسی، فقط به یک اندام فیزیولوژیک یا عاطفی محدود نمی‌شود، بلکه به‌صورت یک نظام پیچیده مفهومی مطرح است که در آن، مفاهیم عاطفی، روانی، معرفتی، اخلاقی، الهی و هستی‌شناختی در هم تنیده‌اند. این

امر، دل را به یکی از پرکاربردترین و درعین حال پیچیده‌ترین کلمات در نظام زبانی و فکری ادب فارسی بدل ساخته است.

مفهوم‌سازی دل در شعر عرفانی فارسی، اغلب در بستری از بدنمندی،^۹ تجربه‌زیسته شاعر، و باورهای فرهنگی صورت می‌گیرد. در واقع، استعاره‌های مربوط به دل، فقط بازتابی از تخیل شعری نیستند، بلکه ساختارهایی شناختی‌اند که جهان درونی انسان ایرانی-اسلامی را در ارتباط با هستی، حقیقت و عشق شکل داده‌اند. همین امر باعث می‌شود که مطالعه استعاره‌های مفهومی دل، به مثابه تحلیلی زبان‌شناختی-فرهنگی، بتواند به فهم عمیق‌تر از جهان‌بینی عرفانی و غنایی شعر فارسی منجر شود.

۵. تحلیل مفهوم‌سازی «دل» در غزلیات عطار و حافظ

برای درک بهتر ساختار مفهومی و الگوهای استعاری به‌کاررفته در غزلیات عطار و حافظ، در جدول صفحه بعد، کلیه مقوله‌های اصلی، میان‌مقوله‌ها، زیرمقوله‌ها و کدهای استخراج‌شده از اشعار، به صورت یکپارچه و تجمیعی ارائه شده است. این جدول، نمایی جامع از فرایند تحلیل محتوا و طبقه‌بندی مفاهیم مربوط به «دل» را نشان می‌دهد:

تحلیل تطبیقی مفهوم‌سازی‌های دل در غزلیات عطار و حافظ، نجفی و همکاران ۴۰۷

جدول: ساختار تجمیعی مقوله‌های مربوط به مفهوم‌سازی دل در غزلیات عطار و حافظ

مقوله‌ها	میان‌مقوله‌ها	زیرمقوله‌ها	کدها و پرچسب‌ها	
مفهوم‌سازی‌های دل	دل جسم و ماده است	ظرف	جام می	تشبیه به جام، پر یا خالی شدن از شراب
			ظرف آتش (مجمهر)	تشبیه به مجمر، زیانه کشیدن از دل، پر یا خالی
			ظرف خون	داشتن خون، پر یا خالی شدن از خون
			ظرف سخن	پر از سخن بودن
			ظرف عشق	پر یا خالی شدن از عشق
			ظرف درد	پر یا خالی شدن از درد
			ظرف غم و	پر یا خالی شدن از غم و غصه و اندوه
			ظرف امید و حسرت	داشتن یا پر شدن از امید و حسرت
			ظرف صبر و قرار	پر بودن از صبر و قرار
			ظرف انتظار	پر بودن از انتظار
مفهوم‌سازی‌های دل	شئیء ارزشمند ربودنی	آئینه و شیشه	تشبیه دل به آئینه، پشت تیره دارد، مکلتر و غبارآلود می‌شود، مقابل خود را بازتاب می‌کند، زدودنی است، تشبیه به شیشه، می‌شکند.	
			برده یا ربوده می‌شود، ستانده می‌شود، غارت می‌شود، به یغما می‌رود، در قمار چیزی باخته می‌شود، گم می‌شود، به کسی داده یا سپرده می‌شود، پس دادنی است، جست‌وجو می‌شود، پیدا می‌شود، نزد کسی نگهداری می‌شود، از آن مراقبت می‌شود، بر چیزی نهاده یا از چیزی برگرفته یا برداشته می‌شود.	
			تشبیه به سنگ، سفت و سخت است، تشبیه به سنگ خاره.	
			تشبیه به لوح، نقش یا نوشته بر آن ثبت می‌شود، نقش یا نوشته از آن پاک می‌شود.	
			تشبیه به آتش، داغ و پرحرارت و سوزاننده است، دود دارد،	
			تشبیه به خانه، در، گوشه، روزن و طاق دارد، خراب می‌شود، عمارت می‌شود، منزلگه معشوق می‌شود.	
			خانه و محلی برای مهر و محبت است.	
			جایگاه عشق و محبت	خانه و محلی برای مهر و محبت است.
			سنگ	تشبیه به سنگ، سفت و سخت است، تشبیه به سنگ خاره.
			لوح	تشبیه به لوح، نقش یا نوشته بر آن ثبت می‌شود، نقش یا نوشته از آن پاک می‌شود.
آتش و جسم داغ	تشبیه به آتش، داغ و پرحرارت و سوزاننده است، دود دارد،			
خانه	تشبیه به خانه، در، گوشه، روزن و طاق دارد، خراب می‌شود، عمارت می‌شود، منزلگه معشوق می‌شود.			
دل مکان است	خانه و محلی برای مهر و محبت است.			
خانسه	جایگاه عشق و محبت	خانه و محلی برای مهر و محبت است.		

10.22052/SE.2026.11.5406

مقوله‌ها	میان مقوله‌ها	زیر مقوله‌ها	کدها و پرچسب‌ها
	احساسات	جایگاه غم	خانه و محلی برای احساس غم و اندوه است.
	کسوی و برزن		تشبیه به کوی
	خلوتگاه		تشبیه به مکان خلوت
	برج		تشبیه به برج
	خرابه و گنج‌خانه		تشبیه به خرابه یا گنج‌خانه، محل گنج است، ویرانه است.
	بت‌خانه		محلی پر از بت است.
	کعبه و حرم		تشبیه به کعبه یا حرم، زائرپذیری، پاسبان داشتن
	مکان طبیعی	ناحیه و سرزمین	تشبیه به ناحیه، تشبیه به ملک، تصرف شدن
		باغ و صحرا	تشبیه به باغ، تشبیه به صحرا
		دریا	تشبیه به دریا، غرق‌پذیری، موج و پرخروش بودن، داشتن در و گوهر
	مرکز و میان		استفاده برای بیان مرکز، بطن، عمق، ریشه، اصل، باطن، ضمن، یا درون هر چیز
	چاه		داشتن قعر، تنگ بودن
	انسان		داشتن لوازم یا ویژگی‌های انسانی، انجام اعمال و رفتار انسانی، تعامل با انسان یا عنصری که به‌عنوان یک انسان مفهوم‌سازی شده است، مورد ندا قرار گرفتن
دل موجود زنده است	جانور	آهو	صید و شکار می‌شود، به دام می‌افتد، می‌رمد و فرار می‌کند، بسته می‌شود، زمام و عنان دارد.
		پروانه	تشبیه به پروانه، در آتش افتادن، ناپروایی از شمع و آتش
		ماهی	سر به آب آوردن
		مگس	تشبیه به مگس
		پرنده	تشبیه به پرنده، اسارت در قفس، اوج‌گیری و پرواز، داشتن مخلب، صید شدن و به دام افتادن، دانه‌چینی
		سیمرغ	تشبیه به سیمرغ

تحلیل تطبیقی مفهوم‌سازی‌های دل در غزلیات عطار و حافظ، نجفی و همکاران ۴۰۹

10.22052/SE.2026.11.5406

مقوله‌ها	میان‌مقوله‌ها	زیرمقوله‌ها	کدها و پرچسب‌ها
		بلبل	تشبیه به بلبل
		صعوه	تشبیه به صعوه، پرنده‌ای خرد بودن، شکار باز شدن
		کبوتر	تشبیه به کبوتر، ملازمت با حرم، شکار شاهین شدن
	گیاه		قابل کندن بودن
	روح و جان		تقابل با نفس، بیان کلیت انسان، بیان وحدت، تقابل با جان، غیرقابل دیدن بودن، جاودانگی، اشاره به عرفا در ترکیب‌های «اهل دل» و «صاحب‌دل»، امکان زنده یا مرده بودن آن برای انسان، غمگین یا شاد شدن، امکان کشش و جذب شدن
دل امری مجرد است	ذهن و اندیشه		محل اندیشه و هوشیاری بودن، محل به خاطر آوردن و فراموش کردن، محل تصور و خیال بودن، فکر و اندیشه بودن، قابلیت درک و دریافت داشتن، کاربرد برای هم‌عقیدگی و هم‌نظری، حصول دیوانگی در نبود دل، ملازمت با دین، بیان آرام و قرار یا پریشانی خاطر، محل خواسته‌ها و اهداف انسان بودن
	وجود		نمایش ذات و ماهیت وجودی انسان، مرکز شهود است، وحدت در عین کثرت دارد، ارتباط مستقیم با خدا دارد.
	عمق جان		درونی‌ترین بخش وجود است، عواطف عمیق آدمی را نشان می‌دهد.
	پرده و حجاب		تشبیه به پرده، پوشانندگی
	مخزن الاسرار		تشبیه به خزانه اسرار، در و کلید دارد، محل اسرار است.
	جرئت		بیان دل به‌عنوان منبع انگیزه، انرژی و قدرت، تقابل با عباراتی که مفهوم ترس را می‌رسانند.
دل عضو بدن است	چشم		تشبیه به چشم، امکان دیدن دارد، کور شدن، بینا شدن، کبودی، نور و فروغ دارد.
	شکم		دشنه خوردن و گشوده شدن

مقوله‌ها	میان‌مقوله‌ها	زیرمقوله‌ها	کدها و پرچسب‌ها
	گوشت		کباب شدن، بریان شدن
	جسم و پیکر		ضعف و ناتوانی دارد، زخمی، مجروح و خون‌آلود می‌شود، بیمار می‌شود، علاج دارد و درمان می‌شود.
مفهوم‌سازی بر مبنای شکل دل			شکل و ظاهر، وزن، جنس و رنگ آن بیان می‌شود، باز یا بسته می‌شود، تنگ است، شاخ شاخ است، مدور است، نازک است، زیر و زبر می‌شود، سبک یا سنگین است.

بر مبنای جدول فوق، ساختار معنایی دل در شعر عطار و حافظ را می‌توان به صورت کلی در قالب شش حوزه اصلی تبیین کرد: ۱. دل جسم است؛ ۲. دل مکان است؛ ۳. دل موجود زنده است؛ ۴. دل امری مجرد است؛ ۵. دل عضو بدن است؛ ۶. ویژگی‌های ظاهری دل. در ادامه این شش حوزه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱. دل جسم است

هر دو شاعر، دل را به‌سان شیئی محسوس و مادی تصویر می‌کنند؛ چیزی که می‌تواند پر یا خالی شود، بشکند یا ربوده گردد. این مفهوم‌سازی امکان می‌دهد حالات درونی و پیچیده انسانی در قالب محسوس بیان شوند. مهم‌ترین جلوه‌های این مفهوم‌سازی عبارت‌اند از:

۵-۱-۱. دل به‌مثابه ظرف

عطار دل را جامی می‌بیند که می‌تواند با عشق و شراب پر شود یا با اندوه و خون لبریز گردد. این ظرف گاه معجر آتش عشق است و گاه محمل دردهای ناگفته:

جانا دلم از چشم بد نه هوش دارد نه خرد تا از شراب عشق خود پر باده کردی جام دل
(عطار، غزل ۴۵۲)

برای نمونه در بیت بالا، شیخ عطار دل را جام یا ساغر می‌نامد و آن را ظرفی می‌پندارد که از آن برای پر کردن باده و شراب بهره می‌گیرند.

در مواردی هم حافظ شیرازی دل را به‌عنوان ظرف خون مفهوم‌سازی می‌کند:

ز بیم غارت عشقش دل پر خون رها کردم
ولی می‌ریخت خون و ره بدان هنجار می‌آورد
(حافظ: غزل ۱۴۶)

جام می و خون دل هریک به کسی دادند
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
(همان: غزل ۱۶۱)

وی در بیت بالا ترکیب‌های جام می و خون دل را در کنار هم قرار می‌دهد و همین نکته به‌خوبی نشان‌دهنده مفهوم‌سازی دل به‌عنوان ظرف و در این بیت به‌عنوان ظرف خون است.

در سنت ادبی فارسی، احساسات اغلب با حرارت و سوزندگی تصویر می‌شوند؛ یعنی هیجان‌ها و عواطف در قالب استعاره «احساسات آتش هستند» بازنمایی می‌گردند. وقتی دل به‌مثابه ظرفی برای این آتش در نظر گرفته می‌شود، به «مجمهر» یا آتش‌دان شباهت پیدا می‌کند. عطار و حافظ نیز بارها دل را چنین تصویر کرده‌اند؛ جایی که شعله‌های عشق یا داغ فراق در آن زبانه می‌کشد و سالک در آتش درونی خود می‌سوزد. بدین‌گونه دل نه تنها جایگاه عاطفه بلکه محل تجلی حرارت سلوک عرفانی معرفی می‌شود:

عشقش آتش بود کردم مجمرش از دل چو عود
آتش سوزنده بر هم عود و هم مجمر بسوخت
(عطار: غزل ۲۲)

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
(حافظ: غزل ۲۲)

مهم‌ترین و برجسته‌ترین کارکرد دل در مقوله ظرف، پیوند آن با احساسات است. در غزلیات دو شاعر دل ظرف عشق، درد، غم و اندوه، صبر و قرار و امید و انتظار تصویر می‌شود. نمونه‌هایی از این بازنمایی را در ابیات زیر می‌بینیم:

حسنت امروز همی‌بینم و صدچندان است
لاجرم در دل من عشق تو صدچندان است
(عطار: غزل ۲۵۶)

آن درد که در دل من از توست
هر وصف که گویمش نه آن است

(همان: غزل ۸۳)

غصه بسیاری در دل کرده‌ام

قصه جانم چو کس می‌نشنود

(همان: غزل ۴۶۸)

زلفت به طلسم پرشکن برد

صد گونه قرار از دل من

(همان: غزل ۱۹۲)

دلی پرانتظارم او فتادست

مگر در عشق او نادیده رویش

(همان: غزل ۵۰)

از حلقه وصل تو برون باد

هر دل که ز عشق توست خالی

(حافظ: غزل ۱۰۷)

گفتا شراب نوش و غم دل بیر زیاد

دی پیر می‌فروش که ذکرش به خیر باد

(همان: غزل ۱۰۰)

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

(همان: غزل ۳)

این تصاویر از یکسو توانایی شاعر در کنار هم قرار دادن دو مفهوم انتزاعی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر جایگاه والای دل را در تجربه انسانی و عرفانی آشکار می‌سازد. عطار و حافظ دل را ظرفی می‌بینند که ظرفیت نگهداری این حقیقت عمیق را دارد.

۵-۱-۲. دل به مثابه آینه و شیشه

هر دو شاعر دل را محلی برای تجلی حقیقت می‌بینند؛ آینه‌ای که می‌تواند شفاف یا غبار گرفته باشد:

گر بزدایی بروی وا گردد

دل آینه است پشت او تیره

(عطار: غزل ۱۷۱)

به جز خیال جمالت نمی‌نماید باز

به پیش آینه دل هر آنچه می‌دارم

(حافظ: غزل ۲۶۱)

دلی که آینه مفهوم‌سازی شده باشد، ممکن است مکدر و غبارآلود شود:

بنشان از دلم غبار به می که تویی صحن سینه را فراش

(عطار: غزل ۴۲۲)

بر دلم گرد ستم‌هاست خدایا مپسند که مکدر شود آینه مهرآینم

(حافظ: غزل ۳۵۵)

دل که آینه شاه‌یست غباری دارد از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رای

(همان: غزل ۴۹۰)

در برخی ابیات، دل به روشنی همانند شیشه‌ای تصویر می‌شود که سرنوشت آن

چیزی جز شکستگی نیست:

دل عطار نگر شیشه‌صفت سنگ بر شیشه مینداز امشب

(عطار: غزل ۱۳)

چون به وصلت توان رسید که هجر دل عطار ناتوان بشکست

(همان: غزل ۷۳)

این تصویر، با همه شفافیت و زیبایی شیشه، یادآور نهایت آسیب‌پذیری دل است؛

گویی کوچک‌ترین رنجش یا آزرده‌گی می‌تواند آن را خرد و متلاشی سازد. حافظ نیز بر

همین تصویر تأکید می‌کند:

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت

(حافظ: غزل ۱۷)

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صد هزار درست

(همان: غزل ۲۸)

دلم را مشکن و در پا مینداز که دارد در سر زلف تو مسکن

(همان: غزل ۳۸۹)

چنین بازنمایی، شدت ناپایداری دل عاشق را به خوبی آشکار می‌کند و فضای عاطفی غزل را آمیخته با حس درد و اندوه می‌سازد.

۵-۱-۳. دل به مثابه شیء ارزشمند و ربودنی

در برخی مواضع، دل به منزله گوهری گران‌بها یا شیئی کمیاب تصویر می‌شود که می‌توان آن را برد یا ربود. این تصویر، دل را در مقام سرمایه‌ای معنوی یا عاطفی نشان می‌دهد که همواره در معرض خطر دستبرد و بی‌مهری است. از دید عرفانی، این ربودگی می‌تواند نشانه تسلیم سالک در برابر محبوب باشد، و از دید عاشقانه، نمایشگر بی‌پناهی دل در برابر معشوق زمینی:

گرچه پیدا برد دل از دست من آمد و بر جان من پنهان نشست
(عطار: غزل ۷۰)

دل ز من بردی و پرسیدی که دل گم کرده‌ای این چنین طراریت با من مسلم کی شود
(همان: غزل ۳۴۰)

دل از من برد و روی از من نهان کرد خدا را با که این بازی توان کرد
(حافظ: غزل ۱۳۷)

من از دست غمت مشکل برم جان ولی دل را تو آسان بردی از من
(همان: غزل ۳۸۹)

ربوده شدن دل از سوی معشوق همیشه صورتی ساده و آرام ندارد؛ گاه این دل بسان گنجی غارت شده یا سرمایه‌ای به یغما رفته تصویر می‌شود. در چنین بیانی، شدت دل‌بستگی و ناتوانی عاشق در حفظ دل خود برجسته‌تر می‌شود و رابطه عاشق و معشوق رنگی از خشونت و قهرمانی بودن به خود می‌گیرد:

گر به غارت می‌بری دل باک نیست دل تو را باد و جگرخواری مرا
(عطار: غزل ۴)

صنمی لشکریم غارت دل کرد و برفت آه اگر عاطفت شاه نگیرد دستم
(حافظ: غزل ۳۱۴)

زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم مست و آشفته به خلوت‌گه راز آمده‌ای

(همان: غزل ۴۲۲)

بر پایه این تصویرسازی، معشوق همان کسی است که دل را می‌رباید و در اختیار می‌گیرد؛ از همین رو در زبان شعر به او «دلبر»، «دلدار»، «دلربا» و «دلستان» گفته می‌شود. بدین معنا، «دلبری»، «دلداری»، «دلربایی» و «دلستانی» از ویژگی‌های بنیادین معشوق‌اند و رابطه عاشق و معشوق بر همین ربایش و تملک دل استوار می‌گردد. نمونه‌هایی از کاربرد اصطلاحات یادشده در ابیات زیر دیده می‌شود:

خمار و قلندر شو، مست می دلبر شو ور گفت که کافر شو، هان تا نشوی سرکش

(عطار: غزل ۴۳۱)

هر زمان بی خود هوایی می‌کنم قصد کوی دلربایی می‌کنم

(همان: غزل ۵۷۵)

دیر است که دلدار پیامی نفرستاد ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد

(حافظ: غزل ۱۰۹)

با هیچ‌کس نشانی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

(همان: غزل ۱۲۶)

از دیدگاه عطار، گاه جان و دل همچون اموال و سرمایه‌های گران‌بهایی‌اند که در قمار عشق به آسانی بر باد می‌روند:

تا چند جویی آخر از جان نشان جانان در باز جان و دل را کین راه بی‌نشان است

(عطار: غزل ۸۲)

دل در ره نفس باختی پاک تا نفس تو جفت سود گردد

(همان: غزل ۱۷۲)

هر که در کوی تو آید به قمار دل برافشانند و جان دربازد

(همان: غزل ۲۲۷)

تا نرد عشقت باختم شش را ز یک نشناختم چون جان و دل درباختم هستم به زنهار آمده

(همان: غزل ۷۲۳)

۵-۱-۴. دل به مثابه سنگ

در سنت ادبی فارسی، این برداشت برآمده از ویژگی‌های طبیعی سنگ، یعنی سختی و صلابت آن است. تشبیه دل به سنگ در غزلیات عطار و حافظ گاهی برای نمایش سختی و قساوت به کار می‌رود و گاه برای بیان سنگینی و وزن تحمل‌ناپذیر دل:

بس آه که عاشقانت کردند دل نرم نشد ز هیچ آهت

(همان: غزل ۱۴۳)

دیده‌ام میگون لب آن سنگدل سنگ بر دل در خماری مانده‌ام

(همان: غزل ۴۷۰)

جانا کدام سنگدل بی‌کفایتیست کو پیش زخم تیغ تو جان را سپر نکرد

(حافظ: غزل ۱۳۹)

چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

(همان: غزل ۲۹۶)

استعاره سنگی بودن، از یک سو دلالت بر ناتوانی دل در انعطاف و پذیرش دارد و از سوی دیگر، به استحکام و استواری دل نیز اشاره می‌کند.

مانع سخت‌تر و بزرگ‌تر آنجایی است که دل نه یک سنگ معمولی بلکه سنگ خاره باشد:

تا کی ای عطار از خارادلی شیشه می‌خواه و بر خارافکن

(عطار: غزل ۶۵۵)

هرکه درین راه یافت بوی می‌عشق تو مست شود تا ابد گر دلش از خاره نیست

(همان: غزل ۱۱۸)

نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ رو حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست

(حافظ: غزل ۷۲)

سیل سرشک ما ز دلش کین به در نبرد در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد

(همان: غزل ۱۳۹)

همچنان‌که در موارد بالا مشاهده می‌شود، دل می‌تواند به‌عنوان سنگ خارا مفهوم‌سازی شود.

۵-۱-۵. دل به‌مثابه لوح

مفهوم‌سازی دل به‌عنوان لوح، نشان می‌دهد که دل محل ثبت رویدادها و وقایع است. همان‌گونه که لوح کلمات را در خود ضبط می‌کند، دل نیز حامل یادها، اندیشه‌ها و نقش‌های ماندگار است. این تصویر هم‌بعد معرفتی دل را تقویت می‌کند و هم نشان می‌دهد که تجربه‌های عاشقانه و عرفانی به‌طور پاک‌نشدنی در جان انسان حک می‌شوند:

تا که مهر مهر او بر جان زدیم نقش غیر از لوح دل بسته‌ایم
(عطار: غزل ۵۸۸)

هرچه گوید یاد گیر و یک‌به‌یک بر دل نویس تا چنان کو گفت برسانی به من
(همان: غزل ۶۷۴)

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
(حافظ: غزل ۳۱۷)

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
(همان: غزل ۲۲۳)

شاعر دل را به یک لوح تشبیه می‌کند و یا آن را محل کتابت و ثبت شنیده‌ها می‌شمارد.

۵-۱-۶. دل به‌مثابه آتش و جسم داغ

در بسیاری از غزل‌ها، دل همواره با حرارت، سوزش و التهاب همراه است. استعاره «دل = آتش» بازنمایی مستقیمی از شور عشق و درد فراق است. در این تصویر، دل نه تنها می‌سوزد و خاکستر می‌شود، بلکه به کانونی از نور و گرما نیز تبدیل می‌گردد:

عطار چو آتشین دل آمد هر دم که زد از میان اخگر زد

(عطار: غزل ۲۲۶)

زان دم دمار از همه عالم برآورم

گر از میان آتش دل دم برآورم

(همان: غزل ۵۳۴)

هرجا که حجایست به یکبار بسوزم

آن به که به یک آتش دل وقت سحرگاه

(همان: غزل ۵۴۰)

آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت

(حافظ: غزل ۱۷)

توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل

(همان: غزل ۱۶۰)

بدین ترتیب، آتشین بودن دل هم نشانه رنج و سوختن عاشق است و هم دلیلی بر

نورانی بودن راه سالک.

در بیت زیر حضرت حافظ با یک تصویرسازی زیبا، دل را به مثابه آتش و آه برآمده

از دل را به مثابه دود آتش مفهوم سازی می کند:

ز آتش دل سوزان و دود آه رسید

صبا بگو که چه ها بر سرم در این غم عشق

(همان: غزل ۲۴۲)

همچنین گرمی و حرارت دل را در ابیات زیر ببینید:

بر دل آمد وز تف دل هم زبان هم لب بسوخت

آه های آتشینم پرده های شب بسوخت

(عطار: غزل ۲۳)

از دل گرمش عجب نبود اگر مخلب بسوخت

باز عشقش چون دل عطار در مخلب گرفت

(همان: غزل ۲۳)

ز تف دلم به عالم پس از آن اثر نبینی

مکن ای صنم که گر من نفسی ز دل

(همان: غزل ۸۳۱)

در یک جمع‌بندی، هر دو شاعر دل را در هیئت جسمی ملموس تصویر می‌کنند؛ با این تفاوت که عطار بیشتر بر تجربه‌های درونی سالک و شور عارفانه تمرکز دارد، در حالی که حافظ همین تصاویر را با لحن انتقادی، رندانه و گاه فلسفی در پیوند با زندگی اجتماعی و فردی می‌آورد.

۲-۵. دل مکان است

یکی از غنی‌ترین حوزه‌های مفهوم‌سازی دل در غزلیات عطار و حافظ، تصویرسازی آن به مثابه مکان است. این استعاره باعث می‌شود دل به فضایی قابل زیست، ورود و خروج یا سکونت تعبیر شود؛ فضایی که هم می‌تواند گسترده و پرشکوه باشد و هم ویران و مهجور. این گونه بازنمایی، بستری وسیع برای بیان حالات عرفانی و عاشقانه می‌آفریند. زیرشاخه‌های مهم این حوزه عبارت‌اند از:

۱-۲-۵. دل به مثابه خانه

بارها دل به یک خانه به‌ویژه منزل معشوق تشبیه می‌شود که یا آباد و روشن است یا ویران و تاریک. در این چارچوب، هر تغییری در دل همانند تغییر در معماری خانه تلقی می‌شود. این تصویر استعاری، نشان‌دهنده پیوند مستقیم دل با حیات درونی و سلوک عاشقانه است:

در دلم بنشسته‌ای بیرون میا نی برون آی از دلم در خون میا

(عطار: غزل ۱۰)

خود تو در دل بودی و ما از غرور یک نفس با تو نمی‌پرداختیم

(همان: غزل ۵۹۴)

هر که را دل ز عشق گشت خراب بعد از آن هرگزش عمارت نیست

(همان: غزل ۱۰۵)

واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است

(حافظ: غزل ۵۲)

به می عمارت دل کن که این جهان خراب بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت
(همان: غزل ۷۹)

افزون بر این، گاهی عناصر و لوازم خانه نیز به عنوان استعاره برای دل به کار رفته
است. در غزلیات عطار، واژه‌هایی چون در، روزن و طاق در پیوند با دل دیده می‌شود:
دلبر تو دائماً بر در دل حاضر است رو در دل برگشای حاضر و بیدار باش

(عطار: غزل ۴۱۸)

چو عشقت آتشی در جان من زد برآمد دود عشق از روزن دل
(همان: غزل ۴۵۳)

در درج عشق بر طاق دل است مرد دل شو جمع گرد و کار کن
(همان: غزل ۶۵۳)

دل می‌تواند خانه احساسات و عواطف نیز باشد. در ابیات زیر از، دل خانه‌ای برای
مهر و محبت معرفی می‌شود:

مرا با شیر شد مهر تو در دل عجب نبود اگر با جان برآید
(همان: غزل ۳۵۶)

منزل عشقش دل پاک است و بس نیست عشقش درخور هر منزلی
(همان: غزل ۷۹۳)

دل سرآپرده محبت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست
(حافظ: غزل ۵۶)

آنچنان مهر توام در دل و جان جای گرفت که اگر سر برود از دل و از جان نرود
(همان: غزل ۵۶)

و در مواردی هم، دل خانه غم می‌شود:

گر دلم می‌دهد غمش را جای گنج را جایگه خراب دهد
(عطار: غزل ۳۴۸)

شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت
(حافظ: غزل ۱۸)

این جزئی‌سازی باعث می‌شود دل نه صرفاً فضایی کلی، بلکه دارای ساختار و سازمان درونی تصور شود. بنابراین، دل به منزلهٔ خانه‌ای است که اجزای آن کارکردهای خاصی دارند و هر تغییر در آن‌ها بر کیفیت حیات معنوی دل اثر می‌گذارد.

۲-۲-۵. دل به‌مثابهٔ کوی و برزن

عطار در مواردی دل را به کوچه یا محله‌ای تشبیه می‌کند که رهگذران در آن رفت‌وآمد دارند:

جولانگه جلالت در کوی دل نباشد جلوه‌گه جمالت در چشم و جان ننگجد
(عطار: غزل ۱۶۷)

چنین بازنمایی‌ای، دل را محلی برای تعامل اجتماعی و ارتباطی می‌سازد و نشان می‌دهد که تجربهٔ عاشقانه تنها محدود به خلوت فردی نیست، بلکه در پیوند با جامعه نیز قرار دارد.

۲-۲-۶. دل همچون برج

یکی دیگر از استعاره‌های مکان‌مند عطار، برج است. برج به‌عنوان مکانی بلند و استوار، نشان‌دهندهٔ جایگاه رفیع دل و هم‌زمان دوری و دست‌نیافتنی بودن آن است:

در هر هزار سال به برج دلی رسد از آسمان عشق بدین سان ستاره‌ای
(همان: غزل ۷۴۴)

وقتی دل در هیئت برج تصویر می‌شود، بار معنایی غرور، استقلال و نیز انزوا بر آن مترتب می‌گردد. این بازنمایی برجسته‌ساز وجه استعلایی و والا در تلقی عطار از دل است.

۲-۲-۷. دل به‌مثابهٔ خلوتگاه

به اعتقاد حافظ، دل انسان، جایی برای هم‌نشینی هم‌زمان اضداد و ناموافقان نیست و آن را نهان‌خانه و خلوتگاه مفهوم‌سازی می‌کند:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو بیرون رود فرشته درآید

(حافظ: غزل ۲۳۲)

تصویر «خلوت دل» نشان می‌دهد که حافظ دل را حریمی خصوصی می‌داند که تنها شایستگان می‌توانند به آن راه یابند.

۲-۲-۸. دل به مثابه خرابه و گنج‌خانه

با در نظر گرفتن آنچه پیش‌تر دل را خانه معشوق یا مأوای احساسات معرفی کردیم، شاعر دل را به مثابه خرابه‌ای تصویر می‌کند که در پس ظاهر ویرانش، گنجی ارزشمند نهفته است. در این دیدگاه، وجود معشوق یا احساسات ناب در دل، گنجی پنهان است که تنها دل‌توانایی نگهداری و پاسداری از آن را دارد و این تصویر هم زوال‌پذیری و هم ارزشمندی دل را هم‌زمان نشان می‌دهد:

تو چه گنجی آخرای جان که به کون در نگنجی تو چه گوهری که در دل شده‌ای بدین نهانی

(عطار: غزل ۸۱۰)

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است همواره مرا کوی خرابات مقام است

(حافظ: غزل ۴۶)

بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو ز گنج‌خانه دل می‌کشم به روزن چشم

(همان: غزل ۳۳۹)

از منظر عرفانی، خرابه شدن دل زمینه‌ساز دستیابی به گنج حقیقت است.

۲-۲-۹. دل به مثابه بتخانه

عطار در برخی تصاویر، دل را بتخانه‌ای می‌بیند که آرزوها و دل‌بستگی‌های دنیوی در آن جای گرفته است:

دلی کز آرزوها گشت پر بت من آن دل را مزین می‌ندانم

(عطار: غزل ۵۵۶)

ایمان چه که با دلی پر از بت قولی به زبان همی‌برآرم

(همان: غزل ۶۰۹)

بت‌خانه بودن دل نقدی عرفانی بر دل آلوده به تمایلات ناسوتی است.

۲-۲-۱۰. دل به‌مقابله کعبه و حرم

از برجسته‌ترین استعاره‌های مکانی در شعر عطار و حافظ، تشبیه دل به کعبه یا حرم است. این تصویر دل را به قبله‌ای درونی بدل می‌کند که سالک یا عاشق در برابر آن خضوع می‌کند:

ما شب‌روان بادیه کعبه دلیم با شاهدان روح ملاقات می‌کنیم
(همان: غزل ۶۲۳)

حافظ هرآنکه عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی‌وضو بیست
(حافظ: غزل ۳۰)

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم
(همان: غزل ۳۲۴)

در این بازنمایی، قداست و محوریت دل را در حیات معنوی و عرفانی به اوج می‌رساند.

۲-۲-۱۱. دل همچون ناحیه، ملک و سرزمین

گاه دل، گستره‌ای وسیع همچون کشور یا سرزمین معرفی می‌شود. در این تصویر، دل نه یک نقطه محدود بلکه فضایی پهناور است که می‌تواند تحت سلطه یا حاکمیت معشوق قرار گیرد:

ناحیت دل گرفت لشکر غوغای نفس پس تو اگر عاشقی عاشق هشیار باش
(عطار: غزل ۴۱۸)

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب جان عزیز خود به نوا می‌فرستمت
(حافظ: غزل ۹۰)

شعرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشاد گویی که تیغ توست زبان سخنورم

(همان: غزل ۳۲۹)

استعاره سرزمین، نشان دهنده مرکزیت دل در نظام معنایی عطار و نیز بیانگر فضای پهناور و حاکمیت پذیر در تجربه عاشقانه حافظ است.

۲-۲-۱۲. دل به مثابه باغ و صحرا

از ویژه ترین استعاره های مکانی در شعر عطار، باغ و صحراست:

ای گل باغ دلم پرده برانداز از روی و نه چون گل ز تو صدپاره کنم پیرهنم

(عطار: غزل ۵۶۵)

در درون سینه و صحرای دل قصه او رهبر عطار شد

(همان: غزل ۲۴۶)

بر امید وصل در صحرای دل بیدلان را در فغان افکنده ای

(همان: غزل ۷۴۳)

باغ نماد طراوت، شکوفایی و زیبایی است، درحالی که صحرا نماد گستردگی و بی پایانی است. هر دو تصویر به دل خاصیتی زنده و پویا می بخشند و نشان می دهند که دل می تواند هم پرثمر و آباد باشد و هم بی کرانه و رها.

۲-۲-۱۳. دل همچون دریا

تصویرسازی دل به عنوان دریا، یکی از باشکوه ترین استعاره های عطار است. این استعاره دل را به فضایی عمیق، پرموج و بی کرانه بدل می سازد که می تواند آرام یا طوفانی باشد:

تا که در دریای دل عطار کلی غرق شد گویا تیغ زبانش ابر باران گوهر است

(همان: غزل ۶۱)

راست که درد خورده شد موج بخاست از دلم تا ز دو چشم خون فشان سیل روانه یافتم

(همان: غزل ۴۸۷)

دریا بودن دل، بیانگر عظمت و ظرفیت بی پایان آن برای عشق، رنج و معرفت است. درعین حال، این تصویر قدرت بلعیدن و غرق کردن را نیز القا می کند.

۲-۲-۱۴. دل به‌عنوان مرکز و میان

در زبان و ادب فارسی، دل گاهی به‌مثابه کانون، مرکز، بطن، عمق، ریشه یا درون هر چیز مفهوم‌سازی می‌شود:

در هر دل ذره‌ای محقـــــر
گویی تو که صد هزار جان بود
(همان: غزل ۳۲۵)

عشق رخش چون به سر ما رسید
سرب به دل خرقه برانداختیم
(همان: غزل ۵۹۵)

دیدم آن چشم دل‌سیه که تو داری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
(حافظ: غزل ۱۲۷)

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود
(همان: غزل ۲۱۰)

این مفهوم‌سازی ممکن است ناشی از جایگاه دل در بدن و اهمیت آن در زندگی انسان باشد و نیز نشان‌دهنده جایگاه محوری و بنیادین دل در تجربه‌های انسانی است.

در ابیات زیر هم دل به‌عنوان باطن و ضمیر تصویر می‌شود:

ور صوفی صافی دل، رویش به خیال آرد
زنار کمر سازد خرقه بدر اندازد
(عطار: غزل ۲۲۸)

سیه زلف و سیه چشم و سیه دل
سیه گر بود و پوشیده سیه‌هی
(همان: غزل ۸۳۶)

غلام همت دردی کشان یکرنگم
نه آن گروه که ازرق لباس و دل‌سیه‌ند
(حافظ: غزل ۲۰۱)

۲-۲-۱۵. دل به‌مثابه چاه

یکی دیگر از استعاره‌های مکان‌محور، چاه است. چاه نماد عمق و تاریکی است و به‌عنوان مکانی پنهان و دست‌نیافتنی معرفی می‌شود. دل در این تصویر، فضایی است که

حقیقت در آن نهفته و برای دستیابی به آن نیازمند تلاش و رنج است. از این رو، استعاره چاه عمق لایه‌های ناخودآگاه و پنهان دل را برجسته می‌سازد:

بس آه پرده‌سوز که از قعر دل بزد بس نعره عجیب که از مغز جان کشید
(عطار: غزل ۳۸۱)

قعر دلت عالم بی‌متهاست رخت سوی عالم دل بر بهوش
(همان: غزل ۴۳۸)

تنگدل شد هر که آه من شنود زانکه آه از تنگنایی می‌کنم
(همان: غزل ۵۷۵)

در اشعار عطار، داشتن قعر و تنگی دل، کدهایی هستند که از مفهوم‌سازی دل به‌عنوان چاه حکایت دارند.

در جمع‌بندی، عطار بیشتر به دل به‌عنوان خانه، معبد یا سرزمینی وسیع می‌نگرد که مرکز سلوک و تجربه عرفانی است، در حالی که حافظ با تکیه بر همان تصاویر، دل را صحنه‌ای اجتماعی و رندانه معرفی می‌کند که در آن عشق، رندی و تقدس درهم می‌آمیزند.

۲-۳. دل موجود زنده است

در این مفهوم‌سازی، دل نه جسمی منفعل، بلکه موجودی زنده و پویاست که می‌تواند سخن بگوید، بترسد، بجنگد، یا حتی بمیرد و دوباره زنده شود. این جان‌مندی استعاری به شاعر امکان می‌دهد حالات پیچیده روانی و عرفانی را در قالب رفتارهای انسانی و حیوانی بیان کند. مهم‌ترین زیرشاخه‌های این حوزه عبارت‌اند از:

۲-۳-۱. دل به‌مثابه انسان

عطار و حافظ بارها دل را در جایگاه یک انسان معرفی می‌کنند که توانایی تجربه هیجانات و عواطف را دارد. دل می‌تواند «ببیند»، «انتخاب کند» یا «سخن بگوید»:

دل بر سر ره ماند که می‌دید که هستش مشکل سفری پیش که چون هر سفری نیست
(همان: غزل ۱۱۹)

تحلیل تطبیقی مفهوم‌سازی‌های دل در غزلیات عطار و حافظ، نجفی و همکاران ۴۲۷

دل دست به کافری برآورد و آیین قلندری برآورد
(همان: غزل ۲۱۷)

دل به امید صدایی که مگر در تو رسد ناله‌ها کرد در این کوه که فرهاد نکرد
(حافظ: غزل ۱۳۸)

عیب دل کردم که وحشی وضع و هرجایی گفت چشم شیر گیر و غنج آن آهو بین
(همان: غزل ۴۰۲)

در برخی ابیات، دل در نقش یک مخاطب فرضی مورد ندا قرار می‌گیرد، شاعر با او سخن می‌گوید، او را دل‌داری می‌دهد، نصیحت می‌کند یا تجربیات خود را با او در میان می‌گذارد:

ای دل اگر دم زنی از سر عشق جای تو جز آتش و جز دار نیست
(عطار: غزل ۱۰۷)

دلا چون کس نخواهد ماند دائم هم نمایی تو قدم در نه اگر هستی طلبکار معانی شو
(همان: غزل ۶۹۵)

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا ننگه دارد
(حافظ: غزل ۱۲۲)

زلف دلبر دام راه و غمزه‌اش دام بلاست یاد دار ای دل که چندین نصیحت می‌کنم
(همان: غزل ۳۵۲)

در این شکل از بازنمایی، دل به منزلهٔ سالک طریق حقیقت تصویر می‌شود؛ موجودی زنده، پویا و جوینده که در مسیر سلوک الی الله گام برمی‌دارد.

۲-۳-۲. دل به‌مثابهٔ جانور

یکی از خلاقانه‌ترین بخش‌های مفهوم‌سازی دل، تشبیه آن به انواع جانوران است. در این بازنمایی، هر حیوان ویژگی خاصی دارد که به دل منتقل می‌شود و وضعیت آن را روشن می‌سازد:

آهو: دل همچون آهوئی رمنده است که از خطری می‌گریزد:

چو زلفش دید دل بگریخت ناگه نهان از راه دزدیده در آمد

(عطار: غزل ۲۸۲)

آن آهو سیه چشم از دام ما برون شد یاران چه چاره سازند با این دل رمیده

(حافظ: غزل ۴۲۵)

شکار تیر غمزه معشوق می‌شود یا در کمند زلف او گرفتار می‌گردد:

هر دل که شکار زلف تو گردد جان می‌دهد و چو مار می‌پیچد

(عطار: غزل ۱۷۰)

تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت تا باز چه اندیشه کند رای صوابت

(حافظ: غزل ۱۵)

این تصویر، دل را موجودی لطیف، ترسان و گریزان نشان می‌دهد.

پروانه: پروانه بودن دل استعاره‌ای است از شیفتگی و فنا در آتش معشوق:

شمع رویت را دلم پروانه‌ای است لیک عقل از عشق چون بیگانه‌ای است

(عطار: غزل ۱۰۰)

تا دل مسکین من در آتش حسنش فتاد گاه می‌سوزد چو عود و گه دمی خوش می‌کشد

(همان: غزل ۲۶۷)

یاد باد آن که رخت شمع طرب می‌افروخت وین دل سوخته پروانه ناپروا بود

(حافظ: غزل ۲۰۴)

در این تصویر، دل موجودی عاشق و بی‌پرواست که از نابودی استقبال می‌کند.

ماهی: این استعاره فقط در یک بیت از غزلیات عطار به چشم می‌خورد:

ساقیا آب لعل ده که دلم ساعتی سرب به آب می‌آرد

(عطار: غزل ۱۸۰)

دل همچون ماهی در دریای عشق به دنبال وجد و مستی عرفانی است. این تصویر،

نیازمندی دل را به خوبی عیان می‌کند.

پرنده: پرتکرارترین و پربسامدترین مفهوم‌سازی جانوری دل، پرنده است. دل می‌تواند در قفس سینه اسیر شود، اوج بگیرد، پرواز کند، دانه بچیند، صید شود، به دام افتد یا بی‌قرار باشد:

مرغ دل در قفس سینه ز شوق می‌کند قصد به پرواز امشب
(همان: غزل ۱۳)

دل عطار چون نه مرغ تو بود ضعیف در مخلصش ازین افتاد
(همان: غزل ۱۴۹)

شوخی مکن که مرغ دل بی‌قرار من سودای دام عاشقی از سر به در نکرد
(حافظ: غزل ۱۴۰)

از دام زلف و دانه خال تو در جهان یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن
(همان: غزل ۳۹۴)

عطار و حافظ با این تشبیه، آزادی، اسارت و بی‌قراری دل را تصویر می‌کنند. سیمرغ: عطار در یک بیت دل را به سیمرغ تشبیه می‌کند و نمادی از عظمت و تعالی آن ارائه می‌دهد:

گر چه دل من مرغ بلند است چو سیمرغ لیکن چو دمت خود به دام تو درافتاد
(عطار: غزل ۱۶۲)

سیمرغ، اوج عرفان و آرمان بلندپرواز دل را نمایان می‌سازد. بلبل: در بیت دیگری آن را بلبل می‌گوید:

تا دل عطار گشت بلبل بستان درد هر دمش از عشق یار تازه گلی بشکفید
(همان: غزل ۳۷۴)

تشبیه دل به بلبل سرمستی، شادابی، لطافت و حساسیت دل را نشان می‌دهد. صعوه: در بیتی دیگر برای بیان ضعف و ناتوانی دل در مقابل عشق، آن را یک صعوه مفهوم‌سازی می‌کند:

بیچاره دلم صعوه خرد است چه چاره در صید دلم عشق تو باز است چه تدبیر
(همان: غزل ۴۰۳)

کبوتر: حافظ هم در مواردی، مظلومیت و هراسندگی دل را با مفهوم سازی آن به عنوان
کبوتر به نمایش می کشد:

یا رب مگیرش ار چه دل چون کبوترم افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت
(حافظ: غزل ۷۸)

رواست در بر اگر می تپد کبوتر دل که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد
(همان: غزل ۱۶۸)

مرغ دل باز هوادار کمان ابرویست ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
(همان: غزل ۱۷۶)

این شبکه استعاری حیوانات نشان می دهد که عطار و حافظ چگونه از جهان طبیعی
برای تصویر سازی حالات درونی بهره می برد.

۲-۳-۳. دل به مثابه گیاه

اگر انسان مدت طولانی عاشق کسی باشد یا دل بستگی عمیقی به چیزی پیدا کند، تخم
عشقی در دل او کاشته می شود که به مرور زمان ریشه می دواند و مانند گیاهی رشد
می کند. فرد می تواند تصمیم بگیرد این گیاه را بیرون بکشد یا اجازه دهد وابستگی و
رشد آن ادامه یابد، نشان دهنده روند تدریجی و تحول درونی دل. در این مفهوم سازی،
هر دو شاعر نه از رشد و پرورش بلکه از کندن دل سخن می گویند:

عطار دلت برکن از کار جهان کلی کز کار جهان یک دل بر کار نمی بینم
(عطار: غزل ۵۷۹)

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم
(حافظ: غزل ۳۲۹)

کندن دل می تواند آغازی برای دوران فراق و جدایی تعبیر شود.

در تصویرسازی دل به‌عنوان موجود زنده، تفاوت حافظ با عطار در شدت تأکید بر شکنندگی و ناتوانی دل است؛ درحالی‌که عطار دل را بیشتر با پرندگانی اسطوره‌ای و جانوری بلندپرواز (مانند سیمرغ) پیوند می‌داد، حافظ بر ناتوانی دل در برابر معشوق و اسارت آن در چنگال عشق تأکید می‌کند.

۲-۴. دل امری مجرد است

در بسیاری از غزل‌های عطار و حافظ، دل نه جسمی محسوس است نه مکانی مشخص و نه موجودی جاندار، بلکه در سطحی متعالی‌تر به‌عنوان حقیقتی مجرد، مینوی و معنوی تصویر می‌شود. این سطح از مفهوم‌سازی بیانگر آن است که شاعر دل را جوهری فراتر از ماده می‌داند؛ جایی که ادراک، شهود و معرفت رخ می‌دهد. مهم‌ترین زیرشاخه‌های این حوزه عبارت‌اند از:

۲-۴-۱. دل به‌مثابه روح و جان

در برخی موارد، دل و جان هم‌معنا تلقی شده‌اند. شاعر دل را جوهر اصلی حیات و حقیقت باطنی انسان می‌بیند؛ به‌گونه‌ای که گویی دل همان جان و جان همان دل است. این همسانی نشان می‌دهد که دل در جهان‌بینی عطار و حافظ صرفاً ابزار ادراک نیست، بلکه ذات حقیقی انسان و واسطه اتصال او با امر الهی است:

این تویی جزوی به نفس و آن تویی کلی به دل لیک تو نه این نه آنی بلکه هر دو آن توست

(عطار: غزل ۳۸)

نه یار هرکسی را رخسار می‌نماید نه هر حقیر دل را دیدار می‌نماید

(همان: غزل ۳۶۷)

عقل فانی گشت و جان معدوم شد عشق و دل ماندند باهم جاودان

(همان: غزل ۶۳۰)

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل می‌گویمت دعا و ثنا می‌فرستم

(حافظ: غزل ۹۰)

چشم من در ره این قافله راه بماند تا به گوش دلم آواز در باز آمد
(همان: غزل ۱۷۴)

تقابل با نفس، بیان کلیت انسان، بیان وحدت، تقابل با جان، غیرقابل دیدن بودن، جاودانگی، اشاره به عرفا در ترکیب‌های «اهل دل» و «صاحب‌دل»، امکان زنده یا مرده بودن آن برای انسان، غمگین یا شاد شدن و امکان کشش و جذب شدن، همگی کدهایی هستند که مفهوم‌سازی دل به‌عنوان روح و جان را نشان می‌دهند.

اصطلاح «اهل دل» و «صاحب‌دل» به کسی اطلاق می‌شود که نفس خود را رها کرده و به پرورش روح خود می‌پردازند. این افراد به مقامات بالایی از معرفت دست یافته‌اند: نقد باشد اهل دل را روز و شب در مقام معرفت دیدار او
(عطار: غزل ۶۷۲)

نداند کرد صاحب‌نفس کار هیچ صاحب‌دل و گر گوید توام کرد ابلیس لعین باشد
(همان: غزل ۲۶۴)

آلودگی خرقه خرابی جهان است کو راهروی اهل دلی پاک‌سرشتی
(حافظ: غزل ۴۳۶)

گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند
(همان: غزل ۱۹۶)

افزون بر موارد بالا، ترکیب‌های دلنواز، دلخواه، دل‌افروز، دلارا، دلکش، دل‌زنده، دل‌شاد و دل‌پذیر هم اصطلاحات دیگری در غزل عطار و حافظ هستند که می‌توانیم رد پای مفهوم‌سازی «دل روح و جان است» را در آن‌ها ببینیم.

۲-۴-۲. دل به‌مثابه ذهن و اندیشه

دل در بسیاری از تعبیرها جایگزین ذهن یا قوه اندیشنده می‌شود. در این بازنمایی، دل همان جایی است که اندیشه‌ها شکل می‌گیرند، تصمیم‌ها اتخاذ می‌شوند و تأملات عرفانی یا اخلاقی رخ می‌دهند. مفهوم‌سازی دل به‌عنوان ذهن و خاطر، در ابیات زیر آشکار است:

هوش بشد از دل من کو رسید جوش بخاست از جگرم کو نشست
(عطار: غزل ۶۹)

در دلم گر هیچ هشیاریستی از می غفلت دمی هشیارمی
(همان: غزل ۷۹۵)

یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند
(حافظ: غزل ۱۹۰)

در دلم بود که بی‌دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
(همان: غزل ۲۰۷)

همچنین مفهوم‌سازی دل به‌عنوان فکر و اندیشه و خیال را در ابیات زیر تعمق کنید:
دل زاهد همیشه در خیال است دل عاشق همیشه در حضور است
(عطار: غزل ۶۳)

منم و گوشه‌ای و سودایی تن من جایی و دلم جایی
(همان: غزل ۸۴۲)

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا
(حافظ: غزل ۲)

آن‌کسی که عقلش را در عشق از دست داده باشد یا به عبارتی دیوانه و شیدا باشد،
«بی‌دل» و «دل‌شده» خوانده‌اند:

هرجا که یکی بیدل از عشق تو بی‌حاصل سرگشته و بی‌منزل سر کوی تو می‌بینم
(عطار: غزل ۵۷۸)

چون عقل شد از دست ز مستی می‌عشق با دل‌شدگان راه مناجات گرفتیم
(همان: غزل ۶۰۰)

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار وز او به عاشق بی‌دل خبر دریغ مدار
(حافظ: غزل ۲۴۷)

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم
(همان: غزل ۳۸۰)

به‌طور کلی در این تصویرگری، دل به مرکز فعالیت‌های عقلانی و شناختی تبدیل می‌شود؛ هرچند این فعالیت‌ها در نگاه عطار بیشتر رنگ شهودی و معنوی دارند و در نگاه حافظ رنگ فلسفی و هستی‌شناختی.

۲-۴-۳. دل به‌مثابه وجود و هستی

گاهی دل مترادف با تمام وجود انسان تصویر می‌شود؛ گویی نبود دل به‌معنای نابودی کلی فرد است. در این خوانش، دل نه بخشی از انسان بلکه تمامی هویت اوست. این هم‌ارزی، دل را به معیاری برای بودن یا نبودن انسان بدل می‌سازد و جایگاه وجودی آن را تقویت می‌کند:

هر دل که ز خویشتن فنا گردد شایسته قرب پادشا گردد
(عطار: غزل ۱۷۱)

تبرا کن دل از هستی چو عیسی به بند سوزن ای مسکین چرایی
(همان: غزل ۸۴۸)

دلی کو عاشق رویت نباشد همیشه غرقه در خون جگر باد
(حافظ: غزل ۱۰۴)

در طریق عشق‌بازی امن و آسایش بلاست ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
(همان: غزل ۴۷۰)

۲-۴-۴. دل به‌مثابه عمق جان

یکی دیگر از استعاره‌های مهم، بازنمایی دل به‌عنوان ژرف‌ترین لایه وجودی انسان است. دل در این تصویر نه سطحی و آشکار، بلکه نهادی پنهان و درونی است که در اعماق جان ریشه دارد. به همین دلیل، دسترسی به دل نیازمند سلوک، ریاضت و پاک‌سازی است:

تو در دل و من به گرد عالم در بنگر که تو را کجا همی‌جویم
(عطار: غزل ۶۲۸)

ای نهان از دیده و در دل عیان از جهان بیرون ولی در قعر جان
(همان: غزل ۶۳۳)

ای غایب از نظر به خدا می‌سپارم جانم بسوختی و به دل دوست دارم
(حافظ: غزل ۹۱)

دورم به صورت از در دولت‌سرای تو لیکن به جان و دل ز مقیمان حضرتم
(همان: غزل ۳۱۳)

در ادب فارسی، ضرب‌المثل «هر سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند» به‌خوبی این مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد.

۲-۴-۵. دل به‌مثابهٔ پرده و حجاب

در برخی از غزلیات عطار، دل به‌عنوان پرده یا حجابی معرفی می‌شود که می‌تواند مانع دیدار حقیقت گردد. در این تصویر دل واسطهٔ دریافت و ادراک است اما اگر آلوده یا تیره باشد، خود به مانعی میان انسان و حقیقت تبدیل می‌شود:

از پس پردهٔ دل دوش بدیدم رخ یار شدم از دست و برفت از دل من صبر و قرار
(عطار: غزل ۳۸۷)

ای روی تو شمع پردهٔ راز در پردهٔ دل غم تو دم‌ساز
(همان: غزل ۴۰۹)

ذره‌ای عشق زی‌ر پردهٔ دل برگشاید هزار پردهٔ راز
(همان: غزل ۴۱۱)

۲-۴-۶. دل به‌مثابهٔ مخزن‌الاسرار

یکی از پرکاربردترین تصاویر دل در شعر عرفانی، معرفی آن به‌عنوان مخزن اسرار است. در این نگاه، دل نه ظرفی مادی بلکه خزانه‌ای غیبی است که حقیقت در آن نهفته است.

تنها عارفِ صادق و عاشقِ راستین می‌تواند این گنجینه را بگشاید:

عطار در دل و جان اسرار دارد از تو چون مستمع نیابد پس چون کند روایت

(همان: غزل ۱۴۵)

مرا هست در دل بسی سر پنهان ندانم که هرگز شود آشکارم

(همان: غزل ۵۲۵)

پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد

(حافظ: غزل ۱۱۰)

دلم خزانه اسرار بود و دست قضا درش بیست و کلیدش به دل‌ستانی داد

(همان: غزل ۱۱۳)

این مفهوم‌سازی در واقع همان تعریفی است که بیشتر عرفا از دل ارائه کرده‌اند.

۲-۴-۷. دل به مثابه جرئت و شجاعت

شیخ عطار در برخی تصاویر، دل را مترادف با شجاعت و جرئت به کار می‌برد. این کاربرد نشان می‌دهد که دل علاوه بر کارکردهای عاطفی و معنوی، نمادی از توانایی اخلاقی و قهرمانی است:

چون پردلان عالم پیشت سپر فکندند با زخم ناوک تو هر جوشنی چه سنجد

(عطار: غزل ۱۶۴)

دل که دارد تا بگردد گرد این دریا که من هر نفس در وی هزار و صد دلاور یافتم

(همان: غزل ۴۸۴)

از مشک خط خود جگرم سوختی و لیک دل ندهدم که در قلم آرم شکایتی

(همان: غزل ۷۵۸)

وقتی دل به معنای شجاعت مطرح می‌شود، آنچه مورد تأکید است نیروی درونی و

روحی انسان است که او را به رویارویی با دشواری‌ها قادر می‌سازد.

مفهوم‌سازی دل به‌عنوان امری مجرد در غزلیات عطار و حافظ، نشانگر اوج نگاه عرفانی آن‌ها به این واژه است. در این سطح، دل دیگر ظرف یا موجود زنده نیست، بلکه ذات و گوهر انسان تلقی می‌شود. چنین بازنمایی‌ای باعث می‌شود دل به پلی میان انسان و حقیقت متعالی تبدیل گردد. دل هم جان است، هم مرکز معرفت، هم خزانة اسرار و هم معیار وجود انسان. این نگرش، جایگاه کلیدی دل را در اندیشه دو شاعر تثبیت می‌کند و نشان می‌دهد که برای آن‌ها، سالک بدون دل هیچ هویتی ندارد.

۲-۵. دل عضو بدن است

در این حوزه، دل به‌عنوان بخشی از بدن بازنمایی می‌شود؛ عضوی که هم جسمانی و عینی است و هم پیوندی مستقیم با تجربه‌های روحی دارد. این استعاره باعث می‌شود رنج‌های معنوی و عرفانی در سطح جسمانی بیان شوند. مهم‌ترین زیرشاخه‌های این حوزه عبارت‌اند از:

۲-۵-۱. دل به‌مثابه چشم

در این مفهوم‌سازی، دل هم‌ارز چشم معرفی می‌شود؛ می‌بیند و می‌تواند زیبایی یا حقیقت را مشاهده کند و آن‌که نتواند حقیقت را این‌گونه ادراک کند، کوردل است:

هرچه غیر است ز توحید به کل میل کشم زآنکه چشم و دل عطار به کل بینا شد
(همان: غزل ۲۴۴)

دل همی‌بیند که در هر ذره‌ای رویی است او را درنگر ای کوردل گر دیده دیدار داری
(همان: غزل ۷۷۱)

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم به شرط آنکه نمایی به کج‌طبعان دل‌کورش
(حافظ: غزل ۲۷۸)

صفای خلوت خاطر از آن شمع چگل جویم فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
(همان: غزل ۳۲۷)

این مفهوم‌سازی نشان می‌دهد ادراک واقعی فقط به ابزار حسی محدود نیست، بلکه دل نیز بیننده‌ای معنوی است. این بازنمایی، پیوند دل با معرفت شهودی و رؤیت حقیقت را برجسته می‌سازد.

۲-۵-۲. دل به‌مثابه شکم

با اینکه برخلاف زبان محاوره، مفهوم‌سازی دل به‌عنوان شکم در ادبیات فارسی به‌ندرت به کار می‌رود، یک نمونه از آن را در غزلیات عطار می‌بینیم:

بزد یک دشنه بر دل پیر ما را دلش بگشاد و زناریش بریست
(عطار: غزل ۶۸)

۲-۵-۳. دل به‌مثابه گوشت

شاعر گاهی دل را به گوشت تشبیه می‌کند؛ توده‌ای نرم و آسیب‌پذیر که می‌تواند تحت تأثیر احساسات داغ انسانی کباب و بریان می‌شود:

آتش عشق تو دلم کرد کباب ای پسر زیر و زیر شد ز تو چیست صواب ای پسر
(همان: غزل ۳۹۷)

وارهان عطار را یکبارگی تا بسوزد این دل بریان ز تو
(همان: غزل ۶۸۱)

ز سوز شوق دلم شد کباب دور از یار مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق
(حافظ: غزل ۲۹۷)

با چنین بازنمایی‌ای، دردهای عاطفی به دردهای محسوس بدنی تبدیل می‌شوند و رنج عاشقانه جنبه‌ای عینی و ملموس می‌یابد.

۲-۵-۴. دل به‌مثابه جسم و پیکر

در برخی تعبیرها، دل به‌مثابه بخشی از بدن یا حتی تمام پیکر دیده می‌شود. این تصویر نشان می‌دهد که دل و بدن همبسته‌اند و دل می‌تواند به‌طور مستقیم بر وضعیت جسمی

انسان اثر بگذارد. در این مفهوم‌سازی، شاعر ضعف و ناتوانی و خستگی و حتی زخمی و مجروح شدن را به دل نسبت می‌دهد:

دل ضعیفم از آن می‌کشد به طرف چمن
که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد
(عطار: غزل ۱۲۹)

در آ که در دل خسته توان درآید باز
بیا که در تن مرده توان درآید باز
(همان: غزل ۲۶۱)

ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد
ناله کن بلبل که گلبانگ دل‌افکاران خوش است
(حافظ: غزل ۴۳)

دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران
چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست
(همان: غزل ۵۷)

بیمار شدن دل و درمان شدن آن الگوهای دیگری هستند که نشان می‌دهد دل به‌عنوان جسم و پیکر مفهوم‌سازی شده است:

بنمای لب و رویت تا این دل بیمارم
یا به بتری گردد یا گلشکری سازد
(عطار: غزل ۲۲۹)

درمان دل وصال و جمال است و این دو چیز
دشوار می‌نماید و آسان نمی‌رسد
(همان: غزل ۲۳۹)

شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود
نرگس او که طیب دل بیمار من است
(حافظ: غزل ۵۱)

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست
بوسه‌ای چند برآمیز به دشنامی چند
(همان: غزل ۱۸۲)

در این حوزه، عطار بیشتر بر پیوند میان دل و کالبد انسانی تأکید دارد و دردهای روحی را با زبان جسمانی ملموس می‌کند؛ درحالی‌که حافظ همین استعاره‌ها را بیشتر در پیوند با رنج عشق و جراحات‌های عاطفی به کار می‌برد.

۲-۶. دل و ویژگی‌های ظاهری

در برخی از غزل‌ها، دل بر مبنای ویژگی‌های ظاهری و شکلی بازنمایی می‌شود. در این استعاره‌ها، دل همانند شیئی با صفات فیزیکی توصیف می‌گردد؛ صفاتی که شدت و کیفیت حالات درونی را نمایان می‌سازند. این گونه تصویرسازی به شاعر امکان می‌دهد حالات عاطفی و عرفانی را با معیارهایی کمی و قابل مشاهده توضیح دهد. مهم‌ترین جلوه‌های این حوزه عبارت‌اند از:

۲-۶-۱. باز و بسته بودن دل

عطار و حافظ گاه دل را همچون گلی می‌بینند که می‌تواند گشوده یا باز باشد. باز بودن دل نمادی از آمادگی برای پذیرش عشق یا حقیقت است، درحالی‌که بسته بودن آن نشانه امتناع، غفلت یا ناتوانی در درک معشوق است:

همه دل‌ها چو گل‌های شکفته است همه جان‌ها چو صف‌های طیور است

(عطار: غزل ۶۳)

نگشاید دلم چو غنچه اگر ساغری از لیش نبوید باز

(حافظ: غزل ۲۶۲)

این تصویر، دل را به دریچه‌ای تشبیه می‌کند که میزان ارتباط انسان با جهان معنوی را تعیین می‌سازد.

۲-۶-۲. نازک بودن دل

حافظ بارها دل را نازک و لطیف توصیف می‌کند؛ گویی دل پرده‌ای ظریف است که کوچک‌ترین فشاری آن را پاره می‌کند:

می‌دهد هر کسش افسونی و معلوم نشد که دل نازک او مایل افسانه کیست

(همان: غزل ۶۷)

خون خور و خامش نشین که آن دل نازک طاقت فریاد دادخواه ندارد

(همان: غزل ۱۲۷)

این تصویر شدت حساسیت دل را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که عاشق باید در حفظ دل مراقبت ویژه‌ای داشته باشد. چنین بازنمایی، آسیب‌پذیری دل را به کانونی از معنا در غزل‌های حافظ بدل می‌سازد.

۲-۶-۳. تنگی و گشادی دل

در بسیاری از موارد، دل، تنگ یا گشاد توصیف می‌شود. تنگی دل نشانگر اندوه، فشار و ناتوانی در تحمل رنج است، درحالی‌که گشادگی دل بیانگر شادی، فراغت و آمادگی برای حضور محبوب است:

زان تنم شد چو میانست باریک کز دهان تو دلم تنگ‌تر است

(عطار: غزل ۵۹)

تا بر دهند نهاده‌ام دل این تنگ‌دلی من از آن است

(همان: غزل ۸۳)

نصیحت‌گوی رندان را که با حکم قضا جنگ است دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد

(حافظ: غزل ۱۴۹)

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش وین سوخته را محرم اسرار نهران باش

(همان: غزل ۲۷۲)

۲-۶-۴. سبک و سنگین بودن دل

عطار و حافظ دل را گاه سبک می‌بینند و گاه سنگین. سبک بودن دل استعاره‌ای است از رهایی، نشاط و آزادی در پرواز به سوی حقیقت؛ درمقابل، سنگینی دل نشانه غم، بار گناه یا فشار عشق است:

گفتی شکری بخشم عطار سبکدل را این بر تو گران آید رایی دگرت افتد

(عطار: غزل ۱۶۱)

می‌ندانم من سبکدل هیچ تا چرا رایگان گرام توام

(همان: غزل ۴۶۳)

دی ز دیر آمد برون سنگین‌دلی با لبی پر خنده بس مستعجلی

(همان: غزل ۷۹۳)

با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی آه آتشناک و سوز سینه شبگیر ما
(حافظ: غزل ۱۰)

کفر زلفش ره دین می زد و آن سنگین دل در پی اش مشعلی از شعله برافروخته بود
(همان: غزل ۲۱۱)

این استعاره، بُعد وزنی و مادی را به تجربه‌های معنوی پیوند می‌زند و شدت عاطفه را در قالب وزن بیان می‌کند.

۲-۶-۵. مدور بودن دل

در برخی توصیف‌های عطار، دل همچون جسمی مدور معرفی می‌شود. این تصویر، دل را به کانونی کامل و تمام‌عیار بدل می‌سازد؛ دایره‌ای که آغاز و پایان ندارد و در خود بسنده است:

دل عطار را در عشق این راه چو گویی بی‌سر و بی‌پا نهادیم
(عطار: غزل ۶۰۲)

بر سر میدان عشق در خم چوگان دوست دل به صفت همچو گوی بی‌سروپا ساختن
(همان: غزل ۶۴۱)

مدور بودن دل می‌تواند نمادی از کمال عرفانی و تمامیت وجودی نیز باشد، زیرا دایره در سنت‌های عرفانی نماد وحدت و بی‌کرانگی است.

۲-۶-۶. شاخ‌شاخ بودن دل

عطار در مواردی هم شکل دل را شاخ‌شاخ توصیف می‌کند:

هرکه دلی شاخ‌شاخ یافت چو شانه سالک آن زلف شاخ‌شاخ چو شانه است
(همان: غزل ۹۴)

گر ازین مویی چو شانه ره بری شاخ‌شاخ آید دلت چون شانه‌ای
(همان: غزل ۷۴۵)

شاخ‌شاخ بودن دل یعنی دل از حالت یکپارچه و منجمد خارج شده و به‌نوعی شکسته، متکثر یا آماده حرکت شده است. این دل دیگر یکدست و بسته نیست، بلکه مثل شانه، دارای دندان‌هایی شده که می‌تواند در زلفِ پریچ‌وتاب حقیقت حرکت کند. مفهوم‌سازی دل براساس ویژگی‌های ظاهری و شکل، یکی از ظریف‌ترین بخش‌های تصویرسازی است. در این رویکرد، حالات پیچیده روانی و عرفانی به زبان کمی ترجمه می‌شوند؛ باز و بستگی، تنگی و گشادی، نازکی، سبکی و سنگینی، مدور یا شاخ‌شاخ بودن، همگی معیارهایی‌اند برای توضیح وضعیت دل.

۳. جمع‌بندی تطبیقی مفهوم‌سازی‌های دل در غزلیات عطار و حافظ

بررسی مفهوم‌سازی‌های «دل» در غزلیات عطار و حافظ نشان داد که هر دو شاعر دل را در قالب شش حوزه عمده (جسم، مکان، موجود زنده، امر مجرد، عضو بدن و ویژگی‌های ظاهری) بازنمایی کرده‌اند. این اشتراک نشان می‌دهد که تصویرسازی دل براساس استعاره‌های بنیادین، بخشی از سنت ادبی مشترک در شعر فارسی بوده است. عطار و حافظ هر دو از مجموعه‌ای متنوع از استعاره‌ها بهره برده‌اند؛ دل به‌مثابه ظرف، آئینه، خانه، خرابه، کعبه، دریا، پرنده، گیاه، روح، مخزن اسرار و... در آثار هر دو شاعر حضور دارد. این تنوع، غنای معناشناختی مفهوم دل را در شعر آنان نشان می‌دهد. در شعر هر دو، دل هم جایگاه تجربه‌های عاشقانه است، هم مرکز سلوک عرفانی و محل تجلی حقیقت الهی. بدین ترتیب، دل پلی میان عشق انسانی و معرفت الهی است.

با این حال در غزلیات عطار، دل بیشتر با استعاره‌های عظمت، وسعت و شکوه تصویر می‌شود. دل او باغی بزرگ، دریایی بی‌کران، سرزمینی پهناور یا حتی سیمرغی افسانه‌ای است. این تصاویر، نگرش عرفانی عطار را نشان می‌دهند که دل را ظرفی بی‌نهایت برای اسرار الهی می‌بیند. او بیش از همه بر ظرفیت، وسعت و قابلیت دل تأکید دارد. در غزلیات حافظ، دل بیشتر با استعاره‌های ظرافت، شکنندگی و قداست معرفی می‌شود. آئینه دل، بت‌خانه دل، خرابه دل یا خلوت‌گه راز، همه تصاویری‌اند که دل را حساس، آسیب‌پذیر و درعین حال مقدس جلوه می‌دهند. حافظ دل را نهادی می‌بیند که همواره در

معرض خطر شکستگی یا آرایش است و باید پاس داشته شود. اگر در عطار دل بیشتر محل گستردگی و بی‌کرانگی است، در حافظ دل به‌عنوان فضای رازآلود و شکننده برجسته می‌شود. در عطار دل قهرمان پرواز است، در حافظ دل قربانی نازک‌دلانه عشق. عطار با زبانی سراسر شور عارفانه، دل را عرصه سلوک و تجربه قدسی معرفی می‌کند. در اشعار او، دل ظرف عشق الهی، آینه حقیقت، خانه و کعبه معنوی، سالک و پرنده مشتاق، جوهر مجرد و مخزن اسرار است. تصاویر او اغلب ساده، شفاف و یک‌سویه‌اند؛ دل یا سراسر پاک است یا آلوده، یا می‌سوزد یا می‌سازد. این نگاه با جهان‌بینی عرفانی او سازگار است که میان سالک و حقیقت فاصله‌ای جز دل صاف و بی‌غل و غش نمی‌بیند. حافظ اما دل را در بستری پیچیده‌تر بازآفرینی می‌کند. دل در شعر او هم خانه عشق است و هم خرابه‌ای پرغوغای رندی؛ هم آینه جمال است و هم شیشه شکننده هوس؛ هم پرنده اسیر زلف یار است و هم کبوتری بی‌قرار. حافظ دل را بیش از آنکه به «سالک عارف» بسپارد، به «انسان عاشق و رند» می‌سپارد؛ انسانی که میان شور عشق، رنج اجتماعی، و بازی‌های عقل و رندی در نوسان است.

۴. نتیجه‌گیری

مفهوم «دل» در غزلیات عطار و حافظ، همچون آینه‌ای است که نه تنها بازتاب‌دهنده اندیشه‌های عرفانی و زیبایی‌شناختی ایشان، بلکه حامل لایه‌های پیچیده‌ای از جهان‌بینی، زبان، تجربه زیسته و سنت فرهنگی است. تحلیل تطبیقی این مفهوم نشان می‌دهد که هریک از این دو شاعر، با وجود اشتراک در محورهای چون «دل به‌مثابه مرکز عشق، شهود و رنج»، جهان مفهومی منحصر به فردی را برای دل بنا کرده‌اند که از دل سنت فکری، زبانی و عرفانی خود برآمده است.

در شعر عطار نیشابوری، دل جایگاهی قدسی، کیهانی و بنیادین دارد. او دل را نه یک اندام جسمانی یا تنها ظرف احساسات، بلکه به‌مثابه حقیقت هستی، جوهر باطن انسان، و آینه تجلی انوار الهی تصویر می‌کند. این دل، موجودی زنده و سالک است که در مسیر سلوک عرفانی، با گذر از آتش درد و رنج، به مکاشفه و فنا می‌رسد. دل نزد عطار ابزاری

منفعل برای دریافت معنا نیست، بلکه خودِ فعالِ جست‌وجوگر و متحول است. استعاره‌هایی چون «دریای گنج‌دار»، «گوی بی‌سروپا» و یا «خانهٔ خراب»، همگی گواهی از پویایی، ظرفیت‌های تجربی و معنوی و بی‌قراری این دل در مسیر حقیقت‌طلبی هستند. زبان عطار، زبان عرفان خراسانی است؛ زبانی که در آن دل نه تنها ابزار سلوک، بلکه مقصد سلوک نیز هست.

درمقابل، دل در غزلیات حافظ ساختاری سیال، چندوجهی و انسانی‌تر دارد. حافظ، دل را هم‌زمان ظرف شور و عقل، میدان نبرد رهایی و بندگی، و محل تلاقی تجربه‌های عاشقانه، فلسفی و شهودی می‌بیند. در شعر او، دل نه تنها ابزار ادراک الهی، بلکه فضای تنش‌آلود میان عشق زمینی و عشق آسمانی است. اگر در شعر عطار، دل مسیری برای رسیدن به حق است، در شعر حافظ، دل گاهی در حیرت، تردید، یا حتی بازی‌گوشی است. حافظ به دل اجازه می‌دهد که سؤال کند، نافرمانی کند، امید بورزد و از خود برون رود. استعاره‌های او از دل، مانند «آینهٔ زنگارگرفته»، «دل پرامید»، «دل شوریده»، یا «دل خاموش از فغان»، نشانگر انعکاس تجربهٔ انسان در دل است؛ تجربه‌ای که سرشار از زیبایی، شکایت، رنج، شور و مکاشفه است.

در این مقایسه، همچنین روشن شد که نگاه عطار به دل، بیشتر از بالا به پایین است؛ دل محل فیضان معناست، نوری است که از سوی حق بر آن تابیده می‌شود. اما نگاه حافظ به دل، از درون به بیرون است؛ دل جایی برای شورش، اشتیاق، اضطراب، آرزو و شور فردی است که در تعامل با زیبایی، معشوق، جهان، و حتی تاریخ قرار می‌گیرد. عطار، دل را همچون حقیقتی قدسی و گاه ازلی می‌بیند، درحالی‌که حافظ، آن را محصول زیست انسانی و بستر تجربهٔ فردی و اجتماعی می‌داند.

نکتهٔ مشترک، اما بسیار مهم، آن است که هر دو شاعر، دل را نه صرفاً عنصری زبانی یا تزئینی، بلکه مرکز ثقل معنابخشی به هستی معرفی می‌کنند. دل، در شعر هر دو، محل وقوع «تبدیل» است؛ تبدیل انسان به سالک، عاشق، عارف یا دانا. اگر عطار دل را در

خدمت رهایی از خویشتن و پیوند با حقیقت الهی می بیند، حافظ آن را در خدمت تأمل در خویشتن، کشف زیبایی، و درک ظرافت های عشق و جهان به کار می گیرد. درنهایت، مطالعه استعاره های شناختی و ساختارهای مفهومی پیرامون دل در شعر این دو شاعر، نه تنها به فهم لایه های عمیق تر معنایی اشعار آنان کمک می کند، بلکه تصویری روشن از کارکرد زبان استعاری در بازنمایی تجربه های معنوی و انسانی در فرهنگ فارسی به دست می دهد. این پژوهش نشان می دهد که دل، مفهومی صرفاً فردی یا عرفانی نیست، بلکه ساختاری مفهومی است که از طریق آن، کل نظام فکری، زیبایی شناسی، عرفان و ادراک شاعرانه در سنت فارسی معنا می یابد.

پی نوشت ها

1. Kövecses
2. Primary Metaphors
3. Complex Metaphors
4. Cultural Conceptualisations
5. Cultural Schema
6. Conceptualization
7. Source domain
8. Target domain
9. Embodiment

منابع

- براتی، مرتضی. (۱۳۹۶). بررسی و ارزیابی نظریه استعاره مفهومی. دو فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات زبانی و بلاغی، ۸ (۱۶)، ۵۱-۸۴.
- پورابراهیم، شیرین و غیثیان، مریم سادات. (۱۳۹۲). بررسی خلاقیت های شعری حافظ در مفهوم سازی عشق. فصلنامه نقد ادبی، ۶ (۲۳)، ۸۲-۹۵.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. (۱۳۷۲). دیوان حافظ (چاپ قزوینی و غنی). تهران: انتشارات زوار.
- سپهر، محمدهمایون. (بی تا). نگاهی به کاربرد دست و پا در دیوان حافظ. فرهنگ، شماره ۴، ۶۳-۷۶.
- شریفیان، فرزاد و اردبیلی، لیلیا. (۱۳۹۰). مفهوم سازی های واژه دل در زبان فارسی روزمره. انسان شناسی، ۹ (۱۵)، ۴۸-۶۳.

تحلیل تطبیقی مفهوم‌سازی‌های دل در غزلیات عطار و حافظ، نجفی و همکاران ۴۴۷

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۶۶). *دیوان اشعار*. تصحیح تقی تفضلی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فخرالاسلام، بتول و خراسانی، عطیه. (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی مفهوم درد در شعر عطار نیشابوری و حافظ شیرازی. فصلنامه دری، ۳ (۸)، ۵۳-۶۶.

قادری، سلیمان. (۱۳۹۲). استعاره، بدن و فرهنگ: مفهوم‌پردازی دل، جگر و چشم در بوستان سعدی. *نقد ادبی*، شماره ۲۳، ۱۰۵-۱۲۳.

قادری، سلیمان و توانگر، منوچهر. (۱۳۹۲). تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی. *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، شماره ۱، ۲۱-۵۱.

کریمی، مریم، سالمیان، غلامرضا و کلاهچیان، فاطمه. (۱۴۰۰). کارکرد استعاره‌های شناختی مفهوم دل در دیدگاه سنایی. *جستارهای زبانی*، ۱۲ (۴)، پیاپی ۶۴، ۱۳۵-۱۶۳.

مازه پوا، یلنا. (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی مفهوم دل براساس نظریه استعاره مفهومی در تعابیر مصطلح فارسی و اوکراینی. فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی، ۲ (۱)، پیاپی ۵، ۹۰-۱۰۱.

میرحسینی، مژگان و کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۹). تحلیل شناختی استعاره‌های دل در مرصاد العباد. *متن‌پژوهی ادبی*، ۲۴ (۸۶)، ۲۶۳-۲۸۴.

هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون. *ادب‌پژوهی*، ۴ (۱۲)، ۱۱۹-۱۳۹.

Kovecses, Z. (2000). *Metaphor and Emotion: Language, Culture and Body in Human Feeling*. Cambridge University Press.

Lakoff, Ge., Johnson, M. (2014). *Metaphors we Live by*. Translated by Agha Ebrahimi, H. Tehran: Elam. [In Persian]

Lakoff, George & Johnson, Mark. (1980). *Metaphors We Live By*. University of Chicago Press.

Sharifian, Farzad. (2003). *Cultural Conceptualisations in English*. John Benjamins Publishing.

A Comparative Analysis of the Conceptualization of the Heart in the Lyric Poems of Attar and Hafez

Ali Najafi

Faculty Member, Persian Language and Literature Department, Farhangian University, Tehran, Iran (Corresponding Author); Email: Ali.Najafi@cfu.ac.ir

Mohammad Paknahad

Faculty Member, Persian Language and Literature Department, Farhangian University, Tehran, Iran; Email: Mpak5152@cfu.ac.ir

Hossein Jafari Chehreghani

Master of Persian Language Teaching, Farhangian University, Hamadan, Iran; Email: fcjafari@yahoo.com

Received: 06/11/2025

Accepted: 09/02/2026

Introduction

The concept of “heart” is one of the most central concepts in Persian mystical and lyrical literature; a word that has acquired a multifaceted meaning in various linguistic, philosophical, psychological, and mystical fields. In classical Persian texts, “heart” plays a role not only as a physiological organ, but also as the center of emotion, intuition, inspiration, knowledge, and even truth. Especially in the ghazal, which is a vessel for expressing inner and spiritual experiences, the concept of heart has found a prominent place and is at the center of many metaphors and linguistic structures. Therefore, analyzing the conceptualization of the heart in Persian poetry can lead to a deeper understanding of the language, thought, and mystical imagination of Iranians. Among Persian-speaking poets, Attar Neyshabouri and Hafez Shirazi are among the most prominent, each of whom has processed the concept of heart in their poetic world with a distinctive approach. From the perspective of cognitive linguistics, the heart in the Persian tradition is the axis of the formation of a network of conceptual metaphors. In general, the heart in Persian culture is a reflection of ontological, psychological, epistemological and aesthetic complexities. In the theory of “conceptual metaphor” by Lakoff and Johnson (1980), the human mind operates in such a way that it understands and expresses complex, abstract and intangible concepts such as love, time, death, soul, or heart through simpler, more objective and experiential structures.

A review of the research background shows that although numerous works have analyzed mystical concepts in Persian poetry, few studies have specifically and comparatively analyzed the heart in the lyrical works of these two poets. Several studies have been conducted on the conceptualization of body parts in Persian: Sharifian and Ardebili (2011) have shown that “heart” in colloquial language is a conceptual foundation for expressing the linguistic, social, and emotional experiences of Persian speakers. Mazepova (2013) in a comparative study of Persian and Ukrainian analyzed the heart with seven conceptualizations (vessel, fire, matter, object, bird, living being, and human) and considered the similarities between the two languages as evidence of the same intellectual system. Mirhosseini and Kanani (2010) in Mersad al-Ebad identified the main metaphors “heart is matter,” “heart is place,” and “heart is man,” and emphasized the

abundance of the domain of origin of place. In summary, there is still a lack of space in Persian studies for a systematic analysis of heart metaphors, relying on precise textual examples and within a semantic framework.

The present study is a qualitative study, of a descriptive-analytical type and based on a cognitive semantics approach. The main aim of the research is to discover and explain how the word “heart” is perceived, described, and conceptually represented in the mystical Ghazals of two prominent poets of Persian literature, namely Attar Neyshaburi and Hafez Shirazi, from the perspective of conceptual metaphors. The theoretical framework of this study is based on the theory of conceptual metaphor, which was first proposed by Lakoff and Johnson (1980). The research population consists of all the ghazals in the Divan of Hafez and Divan of Attar. The data of this study were collected in a library format.

Findings

The conceptualization of the heart in Persian mystical poetry often takes place in the context of embodiment, the poet’s lived experience, and cultural beliefs. For a better understanding of the conceptual structure and metaphorical patterns, the table on the next page presents all the main categories, subcategories, subcategories, and codes extracted from the poems in an integrated and aggregated manner. The following table shows a comprehensive overview of the process of content analysis and classification of concepts related to “heart”:

Aggregate structure of categories related to the conceptualization of the heart in the ghazals of Attar and Hafez

Codes and Labels	Subcategories	Intermediate Categories	Main Categories
Likened to cup, full or empty of wine	Cup of wine		
		Vessel	Del is body and substance
Conceptualizations of del			
Likened to censer, flames rising from del, full or empty of fire	Vessel of fire (censer)		
Having blood, full or empty of blood	Vessel of blood		
Full of speech	Vessel of speech		
Full or empty of love	Vessel of love		
Full or empty of pain	Vessel of pain		
Full or empty of sorrow and grief and sadness	Vessel of sorrow and grief		
Having or full of hope and regret	Vessel of hope and regret		
Full of patience and composure	Vessel of patience and composure		
Full of expectation	Vessel of expectation		
Likened del to mirror, has a dark back, becomes clouded and dusty, reflects the opposite, can be polished, likened to glass, breaks.		Mirror and glass	

Codes and Labels	Subcategories	Intermediate Categories	Main Categories
Taken or stolen, taken away, plundered, carried off as booty, lost in gambling, lost, given or entrusted to someone, can be returned, searched for, found, kept by someone, cared for, placed on something or taken or removed from something.		Valuable stealable object	
Likened to stone, hard and solid, likened to flint stone.		Stone	
Likened to tablet, role or writing registered on it, role or writing erased from it.		Tablet	
Likened to fire, hot and fervent and burning, has smoke,		Fire and hot body	
Likened to house, has door, corner, window and vault, becomes ruined, becomes built, becomes the dwelling of the beloved.		House	Del is a place
House and place for affection and love.	Place of love and affection		
	House of emotions		
House and place for feeling sorrow and grief.	Place of sorrow		
Likened to alley		Alley and street	
Likened to secluded place		Seclusion	
Likened to tower		Tower	
Likened to ruin or treasure house, place of treasure, is ruined.		Ruin and treasure house	
Place full of idols.		Idol house	
Likened to Kaaba or sanctuary, accepts pilgrims, has a guard		Kaaba and sanctuary	
Likened to region, likened to kingdom, being conquered	Region and territory		
	Natural place		
Likened to garden, likened to desert	Garden and desert		
Likened to sea, can be drowned in, wavy and tumultuous, having pearls and jewels	Sea		
Used to express center, interior, depth, root, origin, inner, implicit, or inside anything		Center and middle	
Having bottom, being narrow		Well	
Having human tools or features, performing human actions and behaviors, interacting with human or an element conceptualized as human, being addressed		Human	Del is a living being
Being hunted and captured, falls into trap, flees and escapes, is bound, has rein and bridle.	Deer		
		Animal	
Likened to butterfly, falling into fire, heedless of candle and fire	Butterfly		
Bringing head to water	Fish		
Likened to fly	Fly		
Likened to bird, captivity in cage, soaring and flight, having claw, being hunted and trapped, pecking seeds	Bird		
Likened to Simurgh	Simurgh		
Likened to nightingale	Nightingale		
Likened to small bird, being small bird, becoming falcon's prey	Small bird		
Likened to pigeon, accompanying the sanctuary, becoming hawk's prey	Pigeon		

Codes and Labels	Subcategories	Intermediate Categories	Main Categories
Can be uprooted		Plant	
Opposition to self, expressing human wholeness, expressing unity, opposition to soul, invisible, immortality, referring to mystics in combinations "people of del" and "owner of del", possibility of being alive or dead for human, becoming sad or happy, possibility of attraction and pull		Soul and spirit	Del is an abstract entity
Being place of thought and awareness, place of remembering and forgetting, place of imagination and fancy, being thought and reflection, having capability of understanding and receiving, used for agreement and consensus, achieving madness in absence of del, accompanying religion, expressing calm and composure or agitation of mind, place of human desires and goals		Mind and thought	
Displaying essence and existential nature of human, is center of intuition, has unity in multiplicity, has direct connection with God.		Existence	
Innermost part of existence, shows deep human emotions.		Depth of soul	
Likened to curtain, covering		Curtain and veil	
Likened to treasury of secrets, has door and key, place of secrets.		Treasury of secrets	
Expressing del as source of motivation, energy and power, opposition to phrases that convey fear.		Courage	
Likened to eye, has possibility of seeing, becoming blind, becoming sighted, bruising, has light and radiance.		Eye	Del is a bodily organ
Being stabbed and opened		Abdomen	
Being grilled, being roasted		Meat	
Has weakness and inability, wounded, injured and bloody, becomes sick, has remedy and is cured.		Body and physique	
Shape and appearance, weight, material and color are expressed, opens or closes, is narrow, is branched, is round, is thin, becomes upside down, light or heavy.		Conceptualization based on shape of del	

Based on the above table, the semantic structure of the heart in the poetry of Attar and Hafez can be explained in the form of six main areas: 1. The heart is a body; 2. The heart is a place; 3. The heart is a living being; 4. The heart is an abstract thing; 5. The heart is a body organ; 6. The external characteristics of the heart. In the following, these six areas are presented in a more sub-area:

a) The Heart Is a Body

Both poets depict the heart as a tangible and material object; the most important manifestations of this conceptualization are: the heart as a container; the heart as a mirror and glass; the heart as a valuable and abductable object; the heart as a stone; the heart as a tablet; the heart as fire and a hot body

b) The Heart Is a Place

One of the richest areas of conceptualization of the heart in the lyric poems of Attar and Hafez is its depiction as a place: the heart as a house; The heart as a hut and a hut; the heart as a tower; the heart as a retreat; the heart as a ruin and a treasure house; the heart as an idol house; the heart as the Kaaba and the sanctuary; the heart as a region, kingdom

and land; the heart as a garden and a desert; the heart as the sea; the heart as the center and the middle; the heart as a well.

c) The Heart Is a Living Being

In this conceptualization, the heart is not a passive body, but a living and dynamic being that can speak, fear, fight, or even die and come back to life. The most important sub-categories of this field are: the heart as a human being; the heart as an animal; the heart as a plant.

d) The Heart Is an Abstract Thing

In many of the ghazals of Attar and Hafez, the heart is neither a tangible body, nor a specific place, nor a living being, but is depicted on a more transcendent level as an abstract, subjective, and spiritual reality. The most important sub-categories of this field are: the heart as soul and spirit; the heart as mind and thought; the heart as existence and being; the heart as the depth of the soul; the heart as a curtain and veil; the heart as a repository of secrets; the heart as courage and bravery.

e) The Heart Is a Body Part

In this field, the heart is represented as a part of the body; an organ that is both physical and objective and has a direct connection with spiritual experiences. The most important sub-categories of this field are: the heart as eye; the heart as stomach; the heart as flesh; the heart as body and figure.

e) Heart and External Features

In some ghazals, the heart is represented based on external and formal features. In these metaphors, the heart is described as an object with physical attributes; the most important manifestations of this domain are: the heart being open and closed; the heart being thin; the heart being narrow and wide; the heart being light and heavy; the heart being round; the heart being branched.

Summary and Conclusion

A study of the conceptualizations of “heart” in the ghazals of Attar and Hafez showed that both poets have represented the heart in the form of six major domains (body, place, living being, abstract matter, body part, and external features). Both Attar and Hafez have used a diverse set of metaphors; the heart is present in the works of both poets as a container, mirror, house, ruin, Kaaba, sea, bird, plant, soul, repository of secrets, and so on. In both poems, the heart is a bridge between human love and divine knowledge. In language full of mystical passion, Attar introduces the heart as the arena of sacred conduct and experience. Hafez, however, recreates the heart in a more complex context. Hafez entrusts the heart to the “loving and wretched person” rather than the “mystical seeker.” The concept of “heart” in the lyric poems of Attar and Hafez is like a mirror that not only reflects their mystical and aesthetic thoughts, but also carries complex layers of worldview, language, lived experience, and cultural tradition. In Attar Neyshaburi’s poetry, the heart has a sacred, cosmic, and fundamental place. In contrast, the heart in Hafez’s lyric poems has a fluid, multifaceted, and more human structure. This research shows that the heart is not a purely individual or mystical concept, but rather a conceptual structure through which the entire intellectual system, aesthetics, mysticism, and poetic perception in the Persian tradition find meaning.

Keywords: Conceptual metaphor, comparative analysis, Hafez Shirazi, mystical poetry, Attar Neyshaburi, conceptualization of the heart.